

نثر اللآلئ

سخنان دُرربار امام علی علیه‌السلام

ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی

تحقیق وتصحیحِ محمد حسن زبری قاینی

ترجمهٔ حمیدرضا شیخی

آنچه پیش‌رو دارید، رساله‌ای مختصر و فراهم آمده از سخنان کوتاه امام علی علیه‌السلام بوده که به شیوهٔ کتاب غررالحکم و دررالکلم مرحوم آمدی به ترتیب حروف الفبا مرتّب شده و در هر حرفی ده گفتار یا بیشتر آمده است.

سخنانی که در این کتاب گردآوری شده در دیگر کتابها و منابع حاوی کلمات امیرالمؤمنین علیه‌السلام همچون نهج‌البلاغه، غررالحکم، مطلوب کل طالب... و مانند آن یافت نمی‌شود.

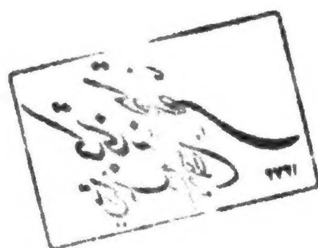
Islamic Research Foundation
Astan Quds Razavi
Mashhad - IRAN

ISBN 964-444-386-1



9789644443862

بسم الله الرحمن الرحیم



ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی

نثر اللآلی

سخنان دُرربار

امام علی علیه السلام

تحقیق و تصحیح
محمد حسن زبری قاینی

ترجمهٔ حمید رضا شیخی

طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ ـ ۵۴۸ق.
[نثر اللآلئ. فارسی]
سخنان دُرربار امام علی (ع) / ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی؛ تحقیق و تصحیح محمدحسن زبری قاینی؛ ترجمهٔ حمیدرضا شیخی. ــ مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۱۶ ص.   ISBN 964 - 444 -386 - 1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ق. ـ ـ کلمات قصار. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ق. الف. زبری قاینی، محمدحسن، ۱۳۳۹ ـ ، محقق و مصحح. ب.شیخی، حمیدرضا، ۱۳۳۷ ـ ، مترجم. ج. بنیاد پژوهشهای اسلامی. د. عنوان. هـ عنوان: نثر اللآلئ. فارسی.
BP ۳۷ /۳۴ /ط۲ ن ۳۰۴۱   ۲۹۷/۹۵۱۵
کتابخانه ملّی ایران   ۲۴۱۸۹ ـ ۷۹م



نثر اللآلئ

سخنان دُرربار امام علی (ع)

ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی

تحقیق و تصحیح محمدحسن زبری قاینی
ترجمهٔ حمیدرضا شیخی

طرح جلد: سیدمسعود فرهنگ
چاپ اول ۱۳۸۰
۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۵۰۰۰ ریال
چاپ وصحافی : مؤسسهٔ چاپ آستان قدس رضوی

مشهد ـ ص. پ ۳۶۶ ـ ۹۱۷۳۵ تلفن ۵ ـ ۸۴۲۱۰۳۳ ـ E-mail: islreafn@emamreza.net

مرکز توزیع: شرکت بەنشر، دفتر مرکزی: مشهد، تلفن ۷ ـ ۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۹۷۵۲۰

یاد و سپاس

ارباب قلم و خوانندگان هر کتابی به‌خوبی می‌دانند دهها تن با تخصص‌های گوناگون در به‌ثمر نشستن یک اثر، علاقه‌مندانه کمر همّت دامن زده، خدمتی فرهنگی را رقم می‌زنند.

پیش روی شما نیز کتابی قراردارد که آقایان اصغر ارشاد سرابی، محمدسعید رضوانی، احمد پهلوانزاده، حسین‌الطائی ، سیدرضا سیادت و رضا ارغیانی، به ترتیب ویرایش، آماده‌سازی، حروفچینی، صفحه‌بندی ، نمونه خوانی و کنترل نهایی آن را عهده دار بوده‌اند.

بدین وسیله ضمن تقدیر و سپاس از ایشان، آرزو می‌کنیم خداوند متعال پاداش خادمان نشر و ترویج فرهنگ اسلامی را روزی شان کند.

بنیاد پژوهشهای اسلامی



المقدّمة

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدلله ربّ العالمين، و صلّى الله على رسوله محمّد و آله الطّيّبين الطّاهرين.

و بعد...

هذا الكتاب الّذي اختار فيه مؤلّفه طائفة من غرر أقوال الإمام أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام، هو من تأليف العالم المفسّر الشّهير أمين الإسلام أبي عليّ الفضل بن الحسن بن الفضل الطَّبْرِسيّ[1] رضوان الله تعالى عليه.

ولد المؤلّف سنة ٤٦٨ ه ق. أو ٤٦٩ هق. و عاش في مدينة مشهد بخراسان، و في عام ٥٢٣ هق. انتقل إلى سبزوار، و بقي فيها حتّى وفاته في ليلة النَّحر من عام ٥٤٨ه ق. و نقل جثمانه إلى المشهد الرّضويّ

١- الطَّبْرِسيّ نسبةإلى مدينة (تَفْرِش) لا إلى طبرستان.

مقدّمه

به نام خداوند مهرگستر مهربان

سپاس و ستایش خداوند راکه پروردگار جهانیان است و درود خدا بر فرستاده‌اش محمّد و خاندان پاکش باد.

کتاب حاضر که گزیده‌ای است از سخنان گوهربار امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، از تألیفات دانشمند و مفسّر نامی امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طَبْرِسی[1] ـ رضوان الله تعالی علیه ـ است.

مؤلّف در سال ۴۶۸ه. ق، یا ۴۶۹ ه. ق ، چشم به جهان گشود و تا سال ۵۲۳ه. ق، در شهر مقدّس مشهد زیست و در این سال به سبزوار نقل مکان کرد و تا پایان عمر در این شهر ماندگار شد و سرانجام در شب عید قربان سال ۵۴۸ه. ق، دیده از جهان فروبست. پیکر پاک او به مشهد مقدّس منتقل گردید و در مغتسل امام رضا علیه السلام که به نام

۱- طَبْرِسیّ منسوب به «طَبْرِس»، معَرّب تفرش است ، نه طبرستان.

المقدّس حيث دفن في مغتسل الإمام الرّضاعليه السلام، أو ما يعرف باسم «قَتْلگاه»[1] و قبره معروف يُزار و يتبرّك به.[2]

أقوال العلماء فيه

□ عن فهرست أسماء علماء الشّيعة و مصنّفيهم، للشّيخ الأقدم منتجب الدّين أبي الحسن عليّ بن عبيداللهبن بابويه الرّازي [من أعلام القرن الخامس] قال: الشّيخ الإمام أمين الدّين أبوعليّ الفضل بن الحسن بن الفضل الطّبرسيّ ثقة، فاضل، ديِّن، عين.[3]

□ عن كتاب نقدالرّجال للسّيّدالأجلّ الأمير مصطفى الحسينيّ التّفريشيّ [من أعلام القرن العاشر]: ثقةٌ، فاضلٌ، دَيِّنٌ من أجلّاء هذه الطّائفة[4]

□ عن جامع الرّواة للعلّامة الأردبيلي [م١١٠١]: ثقةٌ، فاضل، دَيِّنٌ، عينٌ.[5]

١- قتلگاه بمعنى : المقتل أو مكان القتل. و سمّي الموضع بهذا الإسم لِما وقع فيه من القتل العامّ، في أواخر حكم الدّولة الصّفويّة، بأمر من عبدالله خان أميرالأفغان.

٢- يراجع في ترجمته: نقدالرّجال: ٢٦٦، رياض العلماء ٤: ٣٤٠ـ٣٥٨، الفوائد الرّضويّة: ١١٧، سفينة البحار ٣:٢٠٥، مقدّمة مجمع البيان ١ : ٥١ ـ ٥٨، أعيان الشّيعة ٨:٣٩٩ و ٤٠٠.

٣- فهرس أسماء علماء الشّيعة و مصنّفيهم: ١٤٤، رياض العلماء ٤:٣٤٢.

٤- نقدالرّجال: ٢٦٦، رياض العلماء ٤:٣٤٣.

٥- جامع الرّواة ٢:٤.

«قتلگاه»[1] معروف است به خاک سپرده شد. آرامگاه او معروف و زیارتگاه خاص و عام است.[2]

طبرسی از زبان علما

ـ در فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنّفیهم، تألیف منتجب الدین ابوالحسن علی بن عبیدالله بن بابویه رازی، از علمای قرن پنجم، آمده است: الشیخ الامام امین الدین ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی شخصیتی موثّق، فاضل، متدّین و سرشناس است.[3]

ـ در کتاب نقدالرجال سیّد بزرگوار امیر مصطفی حسینی تفریشی، از علمای قرن دهم، آمده است: او مردی موثّق، فاضل، متدّین واز بزرگان این طایفه (شیعه) بود.[4]

ـ در جامع الرواة علّامه اردبیلی (م۱۱۰۱) آمده است: او مردی موثّق، فاضل، متدّین، و سرشناس بود.[5]

ـ در أمل الآمل شیخ محمّد بن حسن حرّ عاملی (م۱۱۰۴) آمده

۱- علّت نامگذاری این مکان به «قتلگاه» قتل عامی است که در اواخر دورهٔ حکومت صفوی، به دستور عبدالله خان امیر افغان، صورت گرفت.

۲- شرح حال او را در این کتابها ببینید: نقدالرّجال، ص ۲۶۶؛ ریاض العلماء، ج۴، صص ۳۴۰ ـ ۳۵۸؛ الفوائدالرضویّه، ص ۱۱۷؛ سفینة البحار، ج۳، ص۲۰۵؛ مقدّمه مجمع البیان، ج۱، صص ۵۱ ـ ۵۸؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۳۹۱ و ۴۰۰.

۳- فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنّفیهم، ص۱۴۴؛ ریاض العلماء، ج۴، ص ۳۴۲.

۴- نقدالرجال، ص ۲۶۶؛ ریاض العلماء، ج۴، ص۳۴۳.

۵- جامع الرواة، ج۲، ص۴.

□ عن أمل الآمل للشّيخ محمّد بن الحسن الحرّالعاملي [م١١٠٤]: ثقة، فاضل، ديّن، عين.[١]

□ عن الوجيزة للعلّامة المجلسيّ [م١١١١]: جامع المجمع، ثـقة، جليل.[٢]

و قال أيضاً في بحارالأنوار: الطّبرسيّ، فخرالعلماء الأعلام و أمـين الملّة والإسلام قدوة المفسّرين وعمدة الفضلاء المتبحّرين، كـان مـن زعماء الدّين و أجلّاء هذه الطّائفة وثقاتهم.. و نحن في غنى عن سردما في التّراجم بعد شهرته و سطوع فضله و بعد مايدلّنا على فضله الكثير و علمه الغزير و تقدّمه الظّاهر في التّفسير كتابه «مجمع‌البيان» وغيره من مؤلّفاته و آثاره الخالدة.[٣]

□ عن رياض العلماء للشّيخ الحافظ المتبحّر ملّا عبدالله الأصفهانيّ المعروف بالأفنديّ [من أعلام القرن الثّاني عشر]: الشّيخ الشّهيد[٤] الإمام أمين الدّين..الفاضل العالم المفسّر الفقيه المحدّث الجليل الثّقة الكامل النَبيل.. و كان قدّس سرّه و ولده.. و سائر سلسلته و أقربائه من أكـابر

١- أمل الآمل ٢:٢١٦.

٢- الوجيزة: ١٣٩.

٣- بحارالأنوار [المدخل]: ١٣٦.

٤- قال الشّيخ النّوريّ ﵀: لم يذكر صاحب الرّياض و لا غيره كيفيّة شهادته، و لعلّها كانت بالسّمّ (راجع خاتمة مستدرك الوسائل، تحقيق مؤسّسة آل‌البيت عليهم‌السلام ٢١: ٦٩).

است: او شخصیتی موثّق، فاضل، دیندار و سرشناس بود.[1]

ـ در الوجیزه، اثر علّامه مجلسی (م۱۱۱۱) آمده است: او نویسندهٔ مجمع و شخصی موثّق و جلیل القدر بود.[2]

ـ در بحارالأنوار نیز می‌گوید: طبرسی، فخر علمای اعلام و امین الملّة والاسلام و سرمشق مفسّران واستوانه فضلای زبردست، از پیشوایان دین واز دانشمندان جلیل القدر و موثّق این طایفه بود... با وجود آوازه بلند و تابندگی خورشید فضل و دانش او و با وجود کتاب مجمع‌البیان و دیگر تألیفات و آثار جاویدانش که همگی نشان از فضل بسیار و دانش فراوان و پیشگامی آشکار او در عرصه تفسیر دارند، دیگر نیازی به نقل زندگینامهٔ او از کتابهای تراجم و شرح احوال نیست.[3]

ـ در ریاض العلماء، اثر حافظ زبر دست ملّا عبدالله اصفهانی معروف به افندی، از علمای سدهٔ دوازدهم، آمده است: شیخ شهید[4] امام امین الدین... فاضل دانشمند و مفسّر و فقیه و محدّث جلیل القدر و موثّق و کامل و شریف... و فرزندانش... و دیگر سلسلهٔ او و خویشاوندانش،

۱- أمل الآمل، ج۲، ص۲۱۶.

۲- الوجیزه، ص ۱۳۹.

۳- بحارالانوار، مدخل، ص ۱۳۶.

۴- شیخ نوری رحمه الله می‌گوید: صاحب ریاض و دیگران نحوهٔ شهادت او را توضیح نداده‌اند. احتمالاً با زهر صورت گرفته است (ر.ک: خاتمه مستدرک الوسائل، تحقیق مؤسّسه آل البیت علیهم السلام، ج۲۱، ص۶۹).

العلماء.[1]

□ عن مستدرك الوسائل لخاتمة المحدّثين الشّيخ النّوريّ [م ١٣٢٠]: فخر العلماء الأعلام، و أمين الملّة والإسلام.. المفسّر الفقيه الجليل الكامل النّبيل، صاحب تفسير مجمع البيان الّذي عكف عليه المفسّرون، و غيره من المؤلّفات الرّائقة الشّائقة.[2]

□ عن تنقيح المقال للعلّامة المامقاني [م ١٣٥١]: ثقة، فاضل، ديّن.[3]

□ عن سفينة البحار للمحدّث الخبير الشّيخ عبّاس القميّ [م ١٣٥٩]: هوالعالم الجليل، والكامل النّبيل، فخرالعلماء الأعلام، أمين الملّة والإسلام أبوعليّ الفضل بن الحسن بن الفضل الطّبرسيّ، ابن الفضل و أبوه، و المذعن لفضله أعداؤه و محبّوه، فقيه نبيه، ثقة و جيه، مفسّر عظيم الشّأن.[4]

و قال أيضاً في هديّة الأحباب: الطّبرسيّ العالم الجليل.. والمذعن لفضله أعداؤه و محبّوه، الفقيه الثّقة.[5]

و قال أيضاً في الكنى والألقاب : فخرالعلماء الأعلام.. الفقيه النّبيه

١- رياض العلماء ٤:٣٤٠ و ٣٤١.

٢- خاتمة مستدرك الوسائل ٢١:٦٩.

٣- تنقيح المقال،ج ٢، القسم الثّاني، ص ٧/ ٩٤٦١.

٤- سفينة البحار ٣:٢٠٥.

٥- هديّة الأحباب: ٢١٣.

همگی، از اکابر علما بودند.[1]

ـ در مستدرک الوسائل خاتم محدّثان شیخ نوری (م ۱۳۲۰) از مرحوم طبرسی با این اوصاف یاد شده است: فخر علمای اعلام، و امین الملّة والاسلام... مفسّر و فقیه جلیل القدر و کامل و شریف، صاحب تفسیر مجمع البیان که مرجع مفسّران است، و دیگر تألیفات ارزنده و رایج.[2]

ـ در تنقیح المقال علامهٔ مامقانی(م ۱۳۵۱) آمده است: او شخصیتی موثّق، فاضل و متدّین بود.[3]

ـ در سفینة البحار محدّث خبیر شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹) آمده است: ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی عالمی جلیل القدر و کامل و شریف، و فخر علمای اعلام، و امین الملّة والاسلام بود. زاده فضل و پدر فضل بود. دوست و دشمن به فضلش معترف بودند. فقیهی دانا، ثقه‌ای برجسته، و مفسّری بلند پایه بود.[4]

در هدیة الأحباب نیز می‌گوید: طبرسی عالمی بزرگ و فقیهی موثّق بود... و دوست و دشمن به فضل و دانش او معترف بودند.[5]

همچنین در الکنی والالقاب از او با اوصاف: فخر علمای اعلام...

۱- ریاض العلماء، ج۴، ص۳۴۰ و ۳۴۱.

۲- خاتمه مستدرک الوسائل، ج۲۱، ص۶۹.

۳- تنقیح المقال، ج۲، بخش دوم، ص۷، شماره ۹۴۶۱.

۴- سفینة البحار، ج۳، ص۲۰۵.

۵- هدیّة الأحباب، ص ۲۱۳.

الثّقة الوجيه، العالم الكامل.[1]

و قال أيضاً في الفوائد الرّضويّة: فاضل، كامل، فقيه، محدّث، جليل.[2]

□ عن أعيان الشّيعة للسّيّد محسن الأمين [م ١٣٧١]: الشّيخ الأجلّ، العالم الزّاهد، أمين الدّين، ثقة الإسلام، أمين الرّؤساء. و بالجملة ففضل الرّجل و جلالته و تبحّره في العلوم و وثاقته أمر غنيّ عن البيان، و أعدل شاهد على ذلك كتبه.. والتّأدّب و حفظ اللّسان مع من يخالفه في الرّأي بحيث لايوجد في كلامه شيء ينفّر الخصم أو يشتمل على التّهجين والتّقبيح، وقلّ ما يوجد في المصنّفين من يسلم كلامه من ذلك.[3]

□ عن الأعلام للزّركلي: أمين الدّين، أبو عليّ مفسّر، محقّق، لغويّ من أجلّاء الإماميّة.[4]

□ عن كتاب معجم المولّفين لعمر رضا كحّالة: فقيه، محدّث.[5]

١- الكنى والألقاب ٢:٤٠٩.

٢- الفوائدالرّضويّة: ١١٧.

٣- أعيان الشّيعة ٨: ٣٩٩.

٤- الأعلام للزّركليّ ٥:٣٥٢.

٥- معجم المؤلّفين ٣ـ٤: ٢٦٩.

فقیه شریف، ثقه برجسته، دانشمند کامل یاد می‌کند.[1]

در الفوائدالرضویّه نیز می‌گوید: او شخصیتی فاضل، کامل، فقیه، محدّث و جلیل القدر بود.[2]

ـ در اعیان الشیعه سیّد محسن امین (م۱۳۷۱) می‌گوید: شیخ اجلّ، عالم زاهد، امین الدین، ثقةالاسلام، امین الرؤسا. فضل این مرد و عظمت و تبحّر او در علوم و وثاقتش بی نیاز از هرگونه توضیحی است. بهترین گواه بر این امر کتابهای اوست... او با مخالفان فکری خود ادب و عفّت کلام را رعایت می‌کرد، در سخنان او چیزی نمی‌توان یافت که باعث رنجش و نفرت خصم شود یا مشتمل بر تهجین و تقبیح باشد، حال آن که در میان نویسندگان کمتر کسی می‌توان یافت که در سخنانش چنین چیزی نباشد.[3]

ـ در اعلام زرکلی آمده است: امین الدین ابوعلی مفسّر، محقّق، لغوی واز علمای بزرگ امامیّه است.[4]

و سرانجام، در کتاب معجم المؤلّفین عمر رضا کحّاله از وی با اوصاف: فقیه و محدّث یاد شده است.[5]

۱- الکنی والألقاب، ج۲، ص۴۰۹.

۲- الفوائد الرضویّه، ص ۱۱۷.

۳- اعیان الشیعه، ج۸، ص۳۹۹.

۴- الاعلام، زرکلی، ج۵، ص۳۵۲.

۵- معجم المؤلّفین، ج۳ـ۴، ص ۲۶۹.

مشايخه

يروي هذا الشّيخ الجليل عن جماعة من العلماء منهم:

١ ـ الشّيخ أبو عليّ بن الشّيخ الطّوسيّ.

٢ ـ الشّيخ أبو الوفاء عبدالجبّار الرّازيّ.

٣ ـ الشّيخ الأجلّ الحسن بن الحسين بن الحسن بن بابويه القميّ.

٤ ـ الشّيخ موفّق الدّين الحسين بن الواعظ البكرآبادي الجرجانيّ.

٥ ـ السّيّد محمّد بن الحسين الحسينيّ القصبيّ الجرجاني.

٦ ـ الشّيخ أبوالحسين عبيدالله بن محمّد بن الحسين البيهقيّ.

٧ ـ الشّيخ السّعيدالزّاهد أبو الفتح عبدالله بن عبدالكريم بن هوازن القشيري.

٨ ـ الشّيخ جعفر الدّوريستيّ.[1]

تلامذته و رواته

يروي عنه جماعة من أفاضل العلماء، منهم:

١ ـ ولده رضي الدّين أبو نصر حسن بن الفضل.

٢ ـ أبو جعفر محمّد بن عليّ بن شهرآشوب.

٣ ـ الشّيخ منتجب الدّين.

٤ ـ القطب الرّاونديّ.

١- بحارالأنوار [المدخل]: ١٣٦، أعيان الشّيعة ٨:٣٩٨.

استادان طبرسی

این دانشمند بلندپایه از جمعی از علما روایت مـی‌کند کـه از آن جمله‌اند:

۱ ـ شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی.

۲ ـ شیخ ابوالوفاء عبدالجبّار رازی.

۳ ـ شیخ جلیل القدر حسن بن حسین بن حسن بن بابویه قمی.

۴ ـ شیخ موّفق الدین حسین بن واعظ بکرآبادی جرجانی.

۵ ـ سیّد محمّد بن حسین حسینی قصبی جرجانی.

۶ ـ شیخ ابوالحسین عبیدالله بن محمّد بن حسین بیهقی.

۷ ـ شیخ زاهد ابوالفتح عبدالله بن عبدالکریم بن هوازن قشیری.

۸ ـ شیخ جعفر دوریستی.[1]

شاگردان و راویان او

از مرحوم طبرسی جمعی از افاضل علما روایت می‌کنند که برخی از آنها عبارتند از:

۱ ـ فرزندش رضی الدین ابو نصر حسن بن فضل.

۲ ـ ابو جعفر محمّد بن علی بن شهرآشوب.

۳ ـ شیخ منتجب الدین.

۴ ـ قطب راوندی.

۱- بحارالانوار، مدخل، ص۱۳۶؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۳۹۸.

٥ ـ السّيّد فضل الله الرّاونديّ.

٦ ـ السّيّد أبو الحمد مهديّ بن نزار الحسينيّ القاينيّ.

٧ ـ السّيّد شرفشاه بن محمّد بن زيادة الأفطسيّ.

٨ ـ الشّيخ عبدالله بن جعفر الدّوريستي.

٩ ـ شاذان بن جبرئيل القميّ.[١]

مؤلّفاته

له مؤلّفات كثيرة ثمينة قيّمة ذكرها الأفندي في «رياض العلماء» منها:

١ ـ مجمع البيان في تفسير القرآن. قال العلّامة المجلسيّ رحمه الله : هو كتاب جامع في التّفسير لاغنى لأيّ أحد عنه.[٢]

٢ ـ الوسيط في التّفسير.

٣ ـ الآداب الدّينيّة للخزانة المعينيّة.

٤ ـ الوجيز.

٥ ـ النّورالمبين.

٦ ـ الفائق.

٧ ـ كنوزالنّجاح.

١- راجع مقدّمة مجمع البيان ١ ـ ٢: ٥٣ و بحارالأنوار[المدخل]: ١٧ و أعيان الشّيعة ٨: ٣٩٩.

٢- بحارالأنوار[المدخل]: ١٣٧.

۵ ـ سیّد فضل الله راوندی.

۶ ـ سیّد ابواحمد مهدی بن نزار حسینی قاینی.

۷ ـ سیّد شرفشاه بن محمّد بن زیاده افطسی.

۸ ـ شیخ عبدالله بن جعفر دوریستی.

۹ ـ شاذان بن جبرئیل قمی.[1]

آثار و تألیفات او

مرحوم طبرسی تألیفات ارزشمند و گرانبهای فراوانی دارد که افندی در ریاض العلماء آنها را بر شمرده است. برخی از این آثار عبارتند از:

۱ ـ مجمع البیان فی تفسیر القرآن. علامهٔ مجلسی می‌نویسد: کتابی جامع در تفسیر است و هیچ کس از آن بی نیاز نمی‌باشد.[2]

۲ ـ الوسیط فی التفسیر.

۳ ـ الآداب الدینیّة للخزانة المعینیّة.

۴ ـ الوجیز.

۵ ـ النورالمبین.

۶ ـ الفائق.

۷ ـ کنوزالنّجاح.

۱- رک: مقدّمه مجمع البیان، ج۱-۲، ص ۵۳ و بحارالانوار، مدخل، ص ۱۳۷ و اعیان الشیعه، ج۸، ص ۳۹۹.

۲- بحارالانوار، مدخل، ص ۱۳۷

٨ ـ معارج السّؤال.

٩ ـ حقائق الأُمور.

١٠ ـ عدّة السّفر وعمدة الحضر.

١١ ـ المشكلات.

١٢ ـ المجموع في الأدب.

١٣ ـ مشكاة الأنوار.

١٤ ـ الوافي في تفسير القرآن.

١٥ ـ العمدة في أُصول الدّين.

١٦ ـ أسرار الأئمّة عليهم السلام أو أسرار الإمامة.

١٧ ـ غنية العابد و مُنية الزّاهد.

١٨ ـ الكافّ الشّافّ من كتاب الكشّاف.

١٩ ـ تاج المواليد أو شرح المواليد.

٢٠ ـ جامع الجوامع أو جوامع الجامع.

٢١ ـ إعلام الورى بأعلام الهدى.

٢٢ ـ الجواهر في النّحو.

٢٣ ـ نثر اللآلىء، و هو هذا الكتاب[١].

٢٤ ـ شواهد التّنزيل.[٢]

١- رياض العلماء ٤: ٣٤١ ـ ٣٥٤.

٢- راجع مقدّمة مجمع البيان ١ـ٢: ٥٥.

۸ ـ معارج السّؤال.
۹ ـ حقائق الأُمور.
۱۰ ـ عدّة السفر وعمدة الحضر.
۱۱ ـ المشکلات.
۱۲ ـ المجموع فی الأدب.
۱۳ ـ مشکاة الأنوار.
۱۴ ـ الوافی فی تفسیر القرآن.
۱۵ ـ العمدة فی اصول الدین.
۱۶ ـ اسرار الائمّة علیهم السلام یا اسرار الامامة.
۱۷ ـ غنیة العابد و مُنیة الزاهد.
۱۸ ـ الکافّ الشّافّ من کتاب الکشّاف.
۱۹ ـ تاج المواليد یا شرح المواليد.
۲۰ ـ جامع الجوامع یا جوامع الجامع.
۲۱ ـ إعلام الوری بأعلام الهدی.
۲۲ ـ الجواهر فی النحو.
۲۳ ـ نثر اللآلئ (کتاب حاضر).[1]
۲۴ ـ شواهد التنزیل.[2]

آشنایی با رسالهٔ حاضر

نثراللآلئ رسالهٔ مختصری است فراهم آمده از سخنان کوتاه

۱- ریاض العلماء، ج۴، صص ۳۴۱ ـ ۳۵۴.
۲- رک: مقدّمه مجمع البیان، ج۱ـ۲، ص۵۵.

نثراللآلئ

رسالة مختصرة مجموعة من كلام أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام مرتّبة على حروف المعجم، تبدأ بحرف الألف و تنتهي بحرف الياء، على نهج كتاب غررالحكم و دررالكلم للآمدي.

بَيْد أنّ الكلمات تحت الحرف الواحد لم يكن ترتيبها حسب أوائل حروفها بل كانت تأتي كيفما اتّفق، فكان من المفيد ـ انسجاماً مع خطّة الترّتيب الهجائي ـ أنْ عمدنا إلى هذه الكلمات فوضعناها في مواضعها ضمن تدرّج الحروف، لتتسنّى للقارىء الكريم الحصول على مراده بلا كلفة أو مشقّة.

والجدير ذكره هنا أنّ هذه الكلمات الّتي جمعها الشّيخ الطّبرسي في كتابه «نثراللآلئ» ممّا لاتوجد في المصادر الأُخرى الّتي جمعت كلمات أميرالمؤمنين عليه السلام مثل نهج البلاغة، و غررالحكم، والحكم المنثورة لابن أبي الحديد، ومطلوب كلّ طالب وسواها.

قال عنه العلّامة الشّيخ آقابزرگ الطّهرانيّ: نثراللآلئ في الكلمات القصار من كلام أميرالمؤمنين عليه السلام بترتيب حروف الهجاء، في كلّ حرف عشر كلمات أو أقلّ أو أكثر بقليل. جمعها أمين الإسلام الطّبرسيّ المفسّر الفضل بن الحسن بن الفضل [م٥٤٨]. و هو موجود في خزانة الصّدر، و في موقوفة الحاج ملّا نوروز عليّ البسطاميّ بالمشهد الرّضوي، و نسخ عندالخوانساريّ و الهادي كاشف الغطاء و طبع مع أربعين المير

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام که به شیوهٔ کتاب غررالحکم و دررالکلم آمدی، به ترتیب حروف الفبا مرتّب شده و با حرف «الف» آغاز می‌شود و به حرف «یاء» پایان می‌پذیرد؛ منتها ترتیب سخنانی که ذیل یک حرف آمده بر حسب اوایل حروف آنها نبوده؛ بلکه، به صورت نامنظّم ذکر شده بود و لذا، برای آن که این سخنان با طرح کلی ترتیب الفبایی هماهنگ باشد، بهتر دیدیم که آنها را نیز برحسب حروف نخستین شان، مرتّب کنیم تا خواننده گرامی راحت تر بتواند به مقصود خود دست یابد.

شایان گفتن است، این سخنانی که مرحوم شیخ طبرسی در کتاب نثراللآلئ خود گرد آورده است در دیگر کتابها و منابعی که کلمات امیرالمؤمنین عليه السلام را جمع کرده‌اند، مانند نهج البلاغه، غررالحکم، الحکم المنثورهٔ ابن ابی الحدید، مطلوب کلّ طالب و جز اینها، یافت نمی‌شود.

علاّمه شیخ آقا بزرگ تهرانی دربارهٔ این رساله می‌نویسد: نثراللآلئ شامل مجموعه‌ای از کلمات قصار امیرالمؤمنین عليه السلام است که به ترتیب حروف الفبا گرد آوری شده و در هر حرفی ده گفتار یا اندکی کمتر یا بیشتر آمده است. این مجموعه را مفسّر قرآن امین‌الاسلام فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م۵۴۸) تألیف کرده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه صدر و در موقوفه حاج ملاّ نوروز علی بسطامی در مشهد مقدّس، و نسخه‌هایی از آن نیز در اختیار خوانساری و هادی کاشف الغطاء موجود است. نثراللآلئ به همراه اربعین میر فیض الله، و

فيض‌الله، و أربعين الشّهيد، و مع الاثني عشريّة في المواعظ العدديّة.[1]

و قال الشّيخ المتبحّر الميرزا عبدالله الأفندي: و للطّبرسيّ هذا من المؤلّفات كتاب نثراللآلئ، و قد رأيت نسخاً منه عديدة منها في أصفهان، و منها في مازندران، و هي رسالة مختصرة ألّفها على ترتيب حروف المعجم و جمع فيه كلمات عليّ عليه السلام على نهج كتاب الغرر والدّرر للآمدي.[2]

النّسخ المعتمدة

اعتمدت في عملي هذا على عشر نسخ بعد أن تمّت المقابلة بينها و استنسخت هذاالكتاب من نسخة مطبوعة كانت في المكتبة الشّخصيّة للأُستاذ كاظم مدير شانه چي دام‌عزّه العالي بعد مقابلتها مع تسع نسخ خطّيّة من مكتبة الآستانة الرّضويّة المقدّسة. و هذه النّسخ هي كالآتي:

١ ـ مطبوعة مع أربعين المير فيض الله، و أربعين الشّهيد، و مع الاثني عشريّة في المواعظ العدديّة. أوّلها: إيمان المرء يعرف بأيمانه، و آخرها: يأس القلب راحة النّفس، تحرير سنة ١٣١٣هـ ق؛ و رمزنا لها بـ [أ].

٢ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة برقم: ١٥٦٤٠، سنة التّحرير ١٠٣٢هـ ق، عدد أوراقها عشر، سنة الوقف ١٣٦٦. أوّلها: هذه كلمات

١- الذّريعة إلى تصانيف الشّيعة ٢٤: ٥٣.

٢- رياض العلماء ٤: ٣٤٦.

اربعین شهید، و الاثنی عشریّه فی المواعظ العددیّه به چاپ رسیده است.

میرزا عبدالله افندی نیز می‌نویسد: یکی از تألیفات طبرسی کتاب نثراللآلی است. نسخه‌های متعدّدی از این کتاب را در اصفهان و مازندران دیده‌ام. رسالهٔ مختصری است که در آن سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام به شیوهٔ کتاب الغرروالدرر آمدی، به ترتیب حروف الفبا گرد آوری شده است.

تصحیح نثراللآلئ

در تصحیح این کتاب از ده نسخه استفاده و آنها را با هم مقابله کرده‌ام. نسخهٔ اساس در این تصحیح نسخه‌ای چاپی در کتابخانهٔ شخصی استاد کاظم مدیر شانه‌چی دام عزّه العالی است. این نسخه را با نه نسخه خطی موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی مقابله کرده‌ام. این نسخه‌ها عبارتند از:

۱ ـ نسخهٔ چاپ شده با اربعین میر فیض الله، و اربعین شهید، و الاثنی عشریّه فی المواعظ العددیّه. این نسخه با کلمهٔ قصار «ایمان المرء یعرف بایمانه» آغاز می‌شود و با «یأس القلب راحة النفس» پایان می‌پذیرد. تاریخ تحریر آن سال ۱۳۱۳هـ. ق است. این نسخه را با رمز [أ] مشخص کرده‌ایم.

۲ ـ نسخهٔ خطی شماره ۱۵۶۴۰، سال نگارش ۱۰۳۲هـ. ق، دارای

۱- الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج۲۴، ص۵۳.

قدسيّة موسومة بنثراللآلئ منسوبة إلى أعلى الأعالي أسدالله الغالب عليّ بن أبي طالب‌عليه‌السلام مسطورة على حروف الهجاء و من الله سبحانه التّوفيق و إليه الالتجاء. و آخرها: تمّت الكلمات القصار الّتي هي من جملة أقوال حضرة الأمير‌عليه‌السلام كتبها العبد المذنب محمّد باقرخان ولد الحاج محمّد باقرخان بيكلر بيكي قاجار. و رمزنا لها بـ [ح].

٣ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة، برقم: ٥٦٩٩، عدد أوراقها خمس عشرة ورقة، تحرير سنة ١١١٥هـ ق، كتبها أحمد التّبريزيّ في شهر رجب المكرّم. و رمزنا لها بـ [ج].

٤ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة، برقم: ١٨٧٦، عدد أوراقها أربع عشرة ورقة، سنة الوقف ١١٤٥، الواقف: نادرشاه. و رمزنا لها بـ [هـ].

٥ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة، برقم: ١٦٥١٤، منضمّة إلى كتاب الأربعين في فضائل الإمام أميرالمؤمنين‌عليه‌السلام تحرير القرن ١٣. و رمزنا لها بـ [ط].

٦ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة، برقم : ٥٢١٠، تحرير القرن ١٣، سنة الوقف ١٢٧٣، الواقف: مير سيّد عليّ خان طبيب. و رمزنا لها بـ [و].

٧ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة، برقم: ٢١٧٩، نسخة نفيسة جيّدة بخط الثّلث. سنة الوقف ١٣١١. و رمزنا لها بـ [د].

٨ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة، برقم : ٥٧٩٣، سنة الوقف ١٣١١، في ضمن مجموعة : فوائد و رسائل عربيّة و فارسيّة، يقول في

ده ورق، سال وقف ۱۳۶۶. این نسخه با این عبارتها آغـاز مـی‌شود: «هذه کلمات قدسیه موسومة بنثر اللآلئ مـنسوبة الی أعـلی الاعـالی اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام مسطورة علی حروف الهجاء و من الله سبحانه التوفیق والیـه الالتـجاء». و بـا ایـن جـملات پـایان می‌پذیرد: «تمّت الکلمات القصار التی هی من جـملة اقـوال حـضرة الامیر علیه السلام کتبها العبد المذنب محمّد باقر خان ولدالحاج محمّد باقرخان بیکلربیکی قاجار». برای این نسخه رمز [ح] را برگزیده‌ایم.

۳ـ نسخهٔ خطی شماره ۵۶۹۹، تعداد اوراق ۱۵، تـاریخ تـحریر ۱۱۱۵ه‍. ق، به خط احمد تبریزی در ماه رجب المکرم رمز [ج] اشاره به این نسخه است.

۴ـ نسخهٔ شماره ۱۸۷۶، تعداد ورقها چهارده، سال وقف ۱۱۴۵ه‍. ق، واقف نادرشاه. حرف [ه‍] اشاره به این نسخه است.

۵ـ نسخهٔ خطی شماره ۱۶۵۱۴، به ضمیمهٔ کتاب الاربعین فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، تاریخ تحریر: سدهٔ ۱۳. برای این نسخه رمز [ط] را انتخاب کرده‌ایم.

۶ـ نسخهٔ خطی شماره ۵۲۱۰، تاریخ تحریر: سدهٔ ۱۳، سال وقف: ۱۲۷۳، واقف: میرسیدعلی خان طبیب. رمز این نسخه [و] است.

۷ـ نسخهٔ خطی شماره ۲۱۷۹. نسخه بسیار نفیسی است به خـط ثلث. سال وقف: ۱۳۱۱ه‍. ق، رمز[د] اشاره به این نسخه است.

۸ـ نسخهٔ خطی شماره ۵۷۹۳، سال وقف: ۱۳۱۱ه‍. ق؛ این نسخه در ضمن مجموعه فوائد و رسائل عربیه و فارسیه موجود است.

آخرها: إلهي إنّ الكريم ليس يقع جميع معروفه عندالأهل، فهب لي من معروفك، و إن لم أكن أهلاً، إلهي إنّك أهل الكرم إن لم أكن أنا أهل الاصطناع فانظر إلى جانبك لا إلى جانبي . و رمزنا لها بـ[ي].

٩ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة، برقم: ١٠٥٠٧، عدد أوراقها أربع عشرة ورقة، تحرير سنة ١٣٢٥، يقول في آخرها: تمّت الكلمات المرتضويّة والعبارات العلويّة على قائلها آلاف التّحية بحمدالله و حسن توفيقه والحمدلله. و رمزنا لها بـ[ب].

١٠ ـ نسخة خطّيّة من المكتبة الرّضويّة، برقم : ١٢٢٠٧، عدد أوراقها خمس عشرة ورقة، سنة الوقف ١٣٦٠. نسخة نفيسة جيّدة مذهّبة. و رمزنا لها ب[ز]

و في الختام نشكرالأُستاذ الموقّر سماحة حجّة الإسلام كاظم مدير شانه‌چي، و فضيلة الأُستاذ إبراهيم رفاعة (علي البصريّ)، و كذلك الإخوة في قسم المخطوطات بالمكتبة الرّضويّة، والإخوة في قسم الحديث في مجمع البحوث الإسلاميّة خاصّة الأخ الفاضل عبدالحسين الأنصاري أيّدهم الله تعالى.

والحمدلله ربّ العالمين

محمّد حسن زبري القايني

در آخر این نسخه آمده است: «الهی انّ الکریم لیس یقع جمیع معروفه عندالاهل، فهب لی من معروفك، و ان لم اکن اهلاً، الهی انّک اهل الکرم ان لم اکن أنا اهل الاصطناع، فانظر الی جانبک لا الی جانبی... رمز این نسخه حرف [ی] است.

۹ ـ نسخهٔ خطی شماره ۱۰۵۰۷، تعداد اوراق: چهارده ورق، سال تحریر: ۱۳۲۵هـ. ق.

این نسخه با این عبارتها پایان می‌پذیرد: «تمّت الکلمات المرتضویّة والعبارات العلویّة علی قائلها آلاف التحیة بحمدالله و حسن توفیقه والحمدلله». برای این نسخه رمز [ب] را انتخاب کرده‌ایم.

۱۰ ـ نسخهٔ خطی شماره ۱۲۲۰۷، شامل پانزده ورق، سال وقف: ۱۳۶۰. نسخه‌ای است بسیار نفیس و تذهیب شده. این نسخه را با رمز [ز] نشان داده‌ایم.

در پایان وظیفه خود می‌دانم از استاد ارجمند حضرت حجّة الاسلام کاظم مدیر شانه‌چی و جناب استاد ابراهیم رفاعه (علی بصری)، و نیز از برادران بخش نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی و برادران گروه حدیث بنیاد پژوهشهای اسلامی بویژه برادر فاضل آقای عبدالحسین انصاری ـ ایّدهم الله تعالی ـ صمیمانه سپاس‌گزاری کنم.

والحمدلله رب العالمین

محمد حسن زبری قاینی



كتاب نثر اللآلي من كلام مولانا امير المؤمنين علي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد
خير المرسلين وآله الطيبين الطاهرين اما
بعد فهذا كتاب نثر اللآلي من كلام ا[مير]
المؤمنين وامام المتقين ويعسوب المسلمين
خليفة رسول رب العالمين سيدنا ابا
علي بن ابي طالب عليه السلام على ترتيب
حروف الهجا حرف الالف ايمان المرء

يعرف

الصفحة الأولى من نسخة «أ»

منازل الكبار ترود المرزومة بالأحزان

اللهم تسعد الرجل بصاحبه

العبد بأمن القلب دائمة

النفس منه الجبن

سنة ١٣١٣

أربعين

شيخ أجل الشهيد أول قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

قال العبد الفقير إلى الله الغني محمد بن مكي أما

الله على طاعته أخبرنا الإمام عميد بن جعفر العلم

الحسيني قدس الله روحه قال أخبرنا الشيخ الإمام

جمال

الصفحة الأخيرة من نسخة «أ»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل عليا عليه السلام وسيلة نجاة العالمين والصلوة

على محمد وآله الطاهرين العالمين العاملين هذا كتاب شرح اللآلي

ترجمة المشتاق إلى رحمة ربه العزيز العالي المتعالي محمد

المدعو بإبراهيم العاملي عبد العالي المنتفع به شيعة مولانا أمير

المؤمنين وسيد الوصيين عليه الصلوة والسلام من كلام مولانا

الصفحة الأولى من نسخة «ب»

يبلغ المرء بالصدق الى منازل الكبار

تمت الكلمات المرتضوية والعبارات العلوية على قائلها الآف

التحية بحمد الله وحسن توفيقه والحمد لله

تعالى اولاً وآخراً وظاهراً

وباطناً

بيد العبد المذنب الراجي الى [illegible]

[illegible]

الملقب بشمس الكتاب

١٣٢٥

الصفحة الأخيرة من نسخة «ب»

كتاب نثر اللآلي

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب نثر اللآلي من كلام مولانا أمير

المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام

على ترتيب حروف المعجم رتبه الشيخ الأجل

أبو علي الطبرسي صاحب مجمع البيان

في تفسير القرآن طيب الله مضجعه

حرف الألف إيمان المرء يعرف بأيمانه

إخوان هذا الزمان جواسيس

العيوب [illegible]

في الشدة إخوانك من واساك في النعم

الصفحة الأولى من نسخة «ج»

الصفحة الأخيرة من نسخة «ج»



الصفحة الأولى من نسخة «د»

يسود المرء قومه بالإحسان إليهم

هر كه با نيكبخت يار شود	بحقيقت كه بختيار شود

بيأس القلب راحة النفس وال

نيست در يأس راحت تن و جان	نيست اميد جز غم و احزان

يسعد الرجل بمصاحبة السعيد

هر كه با نيكبخت يار شود	بحقيقت كه بختيار شود

تم الكتاب المسمى بنثر اللآلي

من كلام أمير المؤمنين أسد الله	الغالب علي بن أبي طالب عليه السلام

كتبه العبد مولانا مير علي عفا الله عنه

كر بهم بر زده بيني خط من عيب مكن	كه فراغت ايام بهم بر زده است ٩١٥

الصفحة الأخيرة من نسخة «د»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله
الطاهرين وبعد فهذا مختصر من كلام
امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم
المسمى بنثر اللآلي مرتب على حروف المعجم
لكل حرف عشر كلمة من الحكم والموعظة
وما يليق بالمحاضرات والمفاكهة والله التوفيق

الصفحة الأولى من نسخة «ه»

فصل الياء

يا بنيّ ما قُدّر لك يعمل النمّام في ساعة فتنة

اشهر تزيد الصدقة في العمر يطلبك الرزق

كما تطلبه يأمن الخائف إذا وصل إلى ما خافه

يصير أمر الصبور إلى مراده يبلغ المرء بالصدق منازل

الكبار يسود المرء قومه بالإحسان إليهم يأمن القلب

لذة النفس يسعد الرجل بصاحبة السعداء ٥

الصفحة الأخيرة من نسخة «هـ»

الصفحة الأولى من نسخة «و»

الصفحة الأخيرة من نسخة «و»

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب نثر اللآلي من كلام مولانا

أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام

على ترتيب حروف المعجم * رواه الشيخ

الأجل أبو علي الطبرسي صاحب مجمع البيان

في تفسير القرآن طيب الله مضجعه

حرف الألف إيمان المرء يعرف

بأيمانه * إخوان هذا الزمان جواسيس

الصفحة الأولى من نسخة «ز»

بين الظلمة ه إن الله تعالى يعذب ستة
لستة العرب بالعصبية والدهاقين
بالكبر والأمراء بالجور والفقهاء بالحسد
والتجار بالخيانة وأهل الرستاق بالجهل
صدق رسول الله

[illegible] كبير الأمير [illegible] هذا الكتاب [illegible]
[illegible] أفلاطون [illegible] أرسطو [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] الملة والدين [illegible] الإسلام والمسلمين السلطان [illegible]
الخاقان [illegible] الله تعالى [illegible]
[illegible] العبد [illegible] إلى [illegible] عفو الكريم محمد تقي [illegible] ١٢٠٧

الصفحة الأخيرة من نسخة «ز»

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه كلمات قدسية موسومة بنثر اللآلي منسوبة لسيدي

اعلى الاعالي اسد الله الغالب علي بن ابيطالب

عليه الصلوة والسلام مسطورة على حروف الهجاء

ومن الله سبحانه التوفيق واليه الالتجاء باب الالف

ايمان المرء يعرف بايمانه اخوك من واساك

في الشدة اداء الدين من الدين اظهار الغنى

الصفحة الأولى من نسخة «ح»

باب اليا يزيد الصدقة في العمر يأتيك ما قدر لك

يطلبك الرزق كما تطلبه يصير امر الصبور الى مراده يا من الملك

راحة النفس يا من انخائف اذا وصل الى ما خافه

يعمل النمام في ساعة فتنة اشهر

يسود المرء قومه بالاحسان

اليم يبلغ المرء بالصدق

منازل الكبار

تمام شد كلمات قصار از جمله فرمايشات حضرت امير صلوات الله

وسلامه عليه كتبه العبد المذنب محمد باقرخان

ولد حاجي محمد باقرخان بيكلربيكي قاجار

الصفحة الأخيرة من نسخة «ح»

هذا كتاب نثر اللآلي

من كلام مولينا امير المؤمنين وامام المتقين علي بن ابي طالب على ترتيب حروف
المعجم رواه الشيخ الاجل ابو علي الطبرسي صاحب مجمع البيان في تفسير القرآن برد
الله مضجعه (حرف الالف) ايمان المرء يعرف بايمانه اخوان هذا الزمان جواسيس العيوب
اخوك من واساك في الشدة لا من واساك في النسب ادب المرء خير من
ذهبه اظهار الغنى من الشكر احسن الى المسيء تسده اداء الدين
من الدين اخفاء الشدائد من المروة افضل الزهد اخفاؤه استراحة النفس
في الياس ادب عيالك تنفعهم (حرف الباء) بر الوالدين سلف بركة العمر في حسن
العمل بشر نفسك بالظفر بعد الصبر بطن المرء عدوه باكر تسعد بشاشة
الوجه عطية ثانية بكرة السبت والخميس بركة بيع الدنيا بالاخرة تربح
بلاء الانسان من اللسان بكاء المرء من خشية الله قرة عين بركة المال
في اداء الزكوة تركه لا تبطل بالمن بقية العمر لا قيمة لها تدارك في آخر
العمر ما فاتك في اوله تكاسل المرء في الصلوة من ضعف الايمان تزاحم
(حرف التاء) الايدي في الطعام بركة تفأل بالخير تنله تطرق بترك الذنوب
توكل على الله يكفيك تواضع المرء يكرمه تغافل عن المكروه توقر
تأكيد المودة بالحرمة تأخير الاساءة من الاحسان ثلث مهلكات
بخل وهوى وعجب ثلثة الايمان حياء وثلثه عقل وثلثه جود
ثلمة الحرص لا يسدها الا التراب ثلمة الدين موت العلماء ...

الصفحة الأولى من نسخة «ط»

من اكل الحلال ضمن الله رزق كل احد ضرب اللسان اوجع من
طعن السنان ضاقت الدنيا على المتباغضين ضرب الحبيب
اوجع ضيق اليد اشد من ضيق القلب ضل من ركن الى الاشرار
ضل من باع الدين بالدنيا ضاق صدر من ضاقت يده ضل
سعي من رجا غير الله طول العمر مع الطاعة من خلع الانبياء
طلب الادب خير من طلب الذهب طرح الاشكال طال حزن
من طال رجاءه طاب وقت من وثق بالله طوبى لمن رزق
بالعافية طاعة الله غنيمة طاعة العدو هلاك طال عمر من قصر
تعبه طوبى لمن لا اهل له ظل السلطان ظل الله ظماء المال اشد
من ظماء الماء ظلم الملوك اولى من دلال الرعية ظلمة الظالم
تظلم ظل عمر الظالم قصير ظلم المرء يصرعه ظلامة المظلوم لا
تضيع ظلم الظالم يقوده الى الهلك ظل الكريم فسيح ظل الاعوج
اعوج

[illegible]

الصفحة الأخيرة من نسخة «ط»

الصفحة الأولى من نسخة «ي»

الصفحة الأخيرة من نسخة «ي»

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدلله ربّ العالمين و الصّلاة على محمّد خيرالمرسلين و آله الطّيّبين الطّاهرين. أمّا بعد فهذا كتاب نثراللآلئ من كلام أميرالمؤمنين و إمام المتّقين و يعسوب المسلمين و خليفة رسول ربّ العالمين أسدالله الغالب عليّ بن أبي طالب عليه السلام على ترتيب حروف الهجاء:

به نام خداوند مهرگستر مهربان

سپاس و ستایش خدایی راکه خداوندگار جهانیان است، و درود بر بهترین فرستادگان او محمّد صلی الله علیه و آله و بر خاندان پاک او باد.

امّا بعد، کتاب نثراللآلئ، مجموعه‌ای است از سخنان امیرمؤمنان، پیشوای پرهیزگاران، سرور مسلمانان، جانشین فرستادهٔ پروردگار جهانیان، شیر شرزهٔ خدا، علی بن ابی طالب علیه السلام که به ترتیب حروف الفبا گردآوری شده است.

«حرف الألف»

[١] أحْسِنْ إلَى المُسِيءِ تَسُدْهُ.[1]

[٢] إخْفاءُ الشَّدائِدِ[2] مِنَ المُرُوءَةِ.

[٣] إخْوانُ هذا الزَّمانِ جَواسيسُ العُيُوبِ.

[٤] أخُوكَ مَنْ واساكَ فِي الشِّدَّةِ.[3]

[٥] أخُوكَ مَنْ واساكَ في النَّشَبِ لا مَنْ واساكَ فِي النَّسَبِ.[4]

[٦] أداءُ الدَّيْنِ مِنَ الدِّينِ.

[٧] أدَبُ المَرْءِ[5] خَيْرٌ مِنْ ذَهَبِهِ.

[٨] أدِّبْ عِيالَكَ تَنْفَعْهُمْ.

[٩] إسْتِراحَةُ النَّفْسِ فِي اليَأْسِ.

[١٠] إظْهارُ الغِنى[6] مِنَ الشُّكْرِ.

[١١] أفْضَلُ الزُّهْدِ إخْفاؤُهُ.

[١٢] إيمانُ المَرْءِ يُعْرَفُ بِأيْمانِهِ.

١- مِن ساد يَسودُ سيادةً و هو سيِّد، و يقال: هذا سيّد قومه، والرّجل سيّد أهل بيته و سمّي السّيّد سيّداً لأنّه يسود سواد النّاس (تاج العروس: سود) و يسودالمُسيءَ أي يصبح له سيّداً و قائداً.

٢- أ: الشِّدَّةِ

٣- ب : في شِدَّةٍ.

٤- النَّشَب: المال (القاموس المحيط: نشب).

٥- أ: المُؤمِن.

٦- هـ: النِّعْمَةِ.

«حرف الف»

[۱] به آن که به تو بد کرده نیکی کن تا بر او سروری یابی.

[۲] پوشیده داشتن سختیها از جوانمردی است.

[۳] دوستان این زمانه در جستجوی عیبهایند.

[۴] برادر (و دوست) تو کسی است که در سختیها دستگیریت کند.

[۵] برادر تو کسی است که با دارایی‌اش یاریت کند نه آن که در نَسَب همراهیت کند.

[۶] ادای دَین نشانهٔ دین‌داری است.

[۷] ادب مرد بهتر از زر اوست.

[۸] سود رساندن به خانواده، تربیت آنان است.

[۹] آسایش روان در چشم نداشتن از دیگران است.

[۱۰] اظهار توانگری از سپاس گزاری است.

[۱۱] بهترین زهد پوشاندن زهد است.

[۱۲] ایمان آدمی به سوگندهای او شناخته می‌شود.

« حرف الباء »

[١٣] بِالبِرِّ يُسْتَعْبَدُ الحُرُّ.

[١٤] بِرُّالوالِدَيْنِ سَلَفٌ.[١]

[١٥] بِرَّكَ لا تُبْطِلْ[٢] بِالمَنِّ.

[١٦] بَرَكَةُ العُمْرِ في حُسْنِ العَمَلِ.

[١٧] بَرَكَةُ المالِ في أداءِ الزَّكاةِ.

[١٨] بَشاشَةُ الوَجْهِ[٣] عَطِيَّةٌ ثانِيَةٌ.

[١٩] بَشِّرْ نَفْسَكَ بِالظَّفَرِ بَعْدَ الصَّبْرِ.

[٢٠] بَطْنُ المَرْءِ عَدُوُّهُ.

[٢١] بِعِ الدُّنْيا بِالآخِرَةِ تَرْبَحْ.

[٢٢] بَقِيَّةُ العُمْرِ لاقيمَةَ لَها.

[٢٣] بُكاءُ المَرْءِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ قُرَّةُ عَيْنِهِ.[٤]

[٢٤] بُكْرَةُ السَّبْتِ وَالخَميسِ بَرَكَةٌ.

[٢٥] بَلاءُ الإنْسانِ مِنَ اللِّسانِ.

١- السَّلَفُ: القرض والعمل (لسان العرب: سلف) أي أنّ هذا عمل حسن و قرض أقرضه الله، فله أجرو ثواب.

٢- ي: لا تُبْطِلْهُ، و في د، هـ، ز، ط: لا تُبْطِلْه بِالمِنَّةِ.

٣- هـ: المَرْءِ.

٤- ج، د، و، ز: عَيْنٍ، و في ي: البُكاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ قُرَّةُ عَيْنٍ.

« حرف باء »

[۱۳] آزاد، با نیکی کردن بنده می‌شود.

[۱۴] نیکی به پدر و مادر حسنه‌ای است که برای آخرتت پیش می‌فرستی.

[۱۵] نیکی و احسان خود را با منّت نهادن، بر باد مده.

[۱۶] کار نیک برکت عمر است.

[۱۷] برکت دارایی در پرداخت زکات است.

[۱۸] خوشرویی دومین دَهِش است.

[۱۹] خویشتن را نوید ده که در پی صبر نوبت ظفر آید.

[۲۰] شکم آدمی دشمن اوست.

[۲۱] دنیا را به آخرت بفروش تا سود بری.

[۲۲] باقی مانده عمر بسیار گرانبهاست.

[۲۳] گریستن آدمی از ترس خدا، مایهٔ روشنی دیدهٔ اوست.

[۲۴] بامدادان شنبه و پنج شنبه مایه برکت است.

[۲۵] گرفتاری انسان از زبان است.

«حرف التّاء»

[٢٦] تَأْخيرُ الإساءَةِ مِنَ الإقْبالِ.[١]

[٢٧] تَأْكيدُ المَوَدَّةِ فِي الحُرْمَةِ.[٢]

[٢٨] تَدارَكْ مِنَ العُمْرِ[٣] ما فاتَكَ في أوَّلِهِ.

[٢٩] تَزاحُمُ الأيْدي عَلَى الطَّعامِ بَرَكَةٌ.

[٣٠] تَظَرَّفْ[٤] بِتَرْكِ الذُّنُوبِ.

[٣١] تَغافَلْ عَنِ المَكْرُوهِ تُوَقَّرْ.

[٣٢] تَفَأَّلْ بِالخَيْرِ تَنَلْهُ.

[٣٣] تَقْديمُ الحَسَنَةِ مِنَ الاسْتِقْبالِ.

[٣٤] تَكاسُلُ المَرْءِ فِي الصَّلاةِ مِنْ ضَعْفِ الإيمانِ.

[٣٥] تَواضُعُ المَرْءِ يُكْرِمُهُ.

[٣٦] تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ يَكْفِكَ.

١- ج، ز: مِنَ الإحْسانِ، و في د: مِنَ المُرُوءَةِ.

٢- ج، ز، ط: بالحُرْمَةِ.

٣- ج، د، هـ، و، ط، ي: في آخرِالعُمْرِ.

٤- د، هـ، ز: تَطَرَّفَ. الظَّرْفُ: البراعة و ذكاءالقلب، و تظرَّفَ فلان: أي تكلّف الظَّرْف (لسان العرب: ظرف).

«حرف تاء»

[۲۶] تأخیر در بدی کردن از اقبال است.

[۲۷] تحکیم مودّت در حفظ حرمت است.

[۲۸] عمری را که در ابتدای آن از دست داده‌ای، جبران کن.

[۲۹] کثرت دستها بر سر سفره، مایهٔ برکت است.

[۳۰] زیرکی خود را با ترک گناهان نشان بده.

[۳۱] از ناپسند چشم پوشی کن تا با وقار و محترم شوی.

[۳۲] فال نیک بزن تا به آن برسی.

[۳۳] تعجیل در کار نیک نشانهٔ استقبال (از آن) است.

[۳۴] تنبلی و سستی انسان در نماز از ضعف ایمان است.

[۳۵] فروتنیِ آدمی او را ارجمند می‌سازد.

[۳۶] به خدا توکّل کن تا تو را بسنده کند.

«حرف الثّاء»

[٣٧] ثَباتُ المُلْكِ بِالعَدْلِ.

[٣٨] ثَباتُ النَّفْسِ بِالغِذاءِ، وَ ثَباتُ الرُّوحِ بِالغِنٰى.

[٣٩] ثَلاثٌ مُهْلِكاتٌ: بُخْلٌ، وَ عُجْبٌ، وَ هَوىً.

[٤٠] ثُلْثُ الايمانِ حَياءٌ[١]، وَ ثُلْثُهُ عَقْلٌ، وَ ثُلْثُهُ جُودٌ.

[٤١] ثُلْمَةُ الحِرْصِ لا يَسُدُّها اِلَّا التُّرابُ.

[٤٢] ثُلْمَةُ الدِّينِ مَوْتُ العُلَماءِ.

[٤٣] ثَنِّ اِحْسانَكَ بِالاعْتِذارِ.

[٤٤] ثَناءُ الرَّجُلِ عَلىٰ مُعْطيهِ مُسْتَزِيدٌ.

[٤٥] ثَوابُ الآخِرَةِ خَيْرٌ مِنْ نَعيمِ الدُّنْيا.

[٤٦] ثَوْبُ السَّلامَةِ لايَبْلىٰ.

١- أ: الحَياءُ.

«حرف ثا»

[۳۷] پایداری حکومت به دادگری است.

[۳۸] پایندگی جسم به خوراک است و پایندگی روح به توانگری و بی نیازی.

[۳۹] سه چیز نابود کننده است: بخل و حودپسندی و هوسرانی.

[۴۰] یک سوم ایمان شرم است و یک سومش خرد و یک سـوم دیگر آن بخشندگی.

[۴۱] رخنه آز را جز خاک گور نبندد.

[۴۲] مرگ عالمان شکافی است در دین.

[۴۳] احسانت را با پوزش خواهی دوچندان کن.

[۴۴] سپاس آدمی از کسی که به او عطایی می‌کند، سبب افزایش عطا است.

[۴۵] پاداش آخرت بهتر از ناز و نعمت دنیاست.

[۴۶] جامهٔ سلامت فرسوده نمی‌شود.

«حرف الجيم»

[٤٧] جالِسِ الفُقَراءَ تَزْدَدْ شُكْراً.

[٤٨] جُدْ بِالكَثيرِ وَ اقْنَعْ بِالقَليلِ.

[٤٩] جُدْ بِما تَجِدُ.

[٥٠] جَلَّ مَنْ لا يَمُوتُ.

[٥١] جَليسُ الخَيْرِ غَنيمَةٌ.

[٥٢] جَليسُ السَّوْءِ شَيْطانٌ.

[٥٣] جَمالُ المَرْءِ فِي الحِلْمِ.

[٥٤] جُهْدُ المُقِلِّ[1] كَثيرٌ.

[٥٥] جَوْدَةُ الكَلامِ فِي الاخْتِصارِ.

[٥٦] جَوْلَةُ الباطِلِ ساعَةٌ وَ جَوْلَةُ الحَقِّ إِلَى السّاعَةِ.[2]

١- رَجُلٌ مُقِلٌّ: أي فقيرٌ (لسان العرب: قلل).

٢- د: إلى قِيامِ السّاعَة، و في و: إلى يَوْمِ القِيامَةِ، و في أ: إلى القِيامَةِ.

«حرف جیم»

[۴۷] با تهیدستان همنشینی کن تا بر سپاس‌گزاریت (از خداوند) افزوده شود.

[۴۸] بسیار ببخش و به اندک قناعت کن.

[۴۹] ببخش آنچه را به کف می‌آوری.

[۵۰] بزرگ است آن که نمی‌میرد.

[۵۱] همنشین خوب غنیمتی است.

[۵۲] همنشین بد، شیطان است.

[۵۳] زیبایی مرد در بردباری است.

[۵۴] بخشش اندک تهیدست بسیار است.

[۵۵] نیکویی سخنی در اختصار است.

[۵۶] جولان باطل ساعتی است و جولان حق تا قیامت برجاست.

«حرف الحاء»

[٥٧] حاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ اَنْ تُحاسَبَ.

[٥٨] حِدَّةُ[١] المَرْءِ تُهْلِكُهُ.

[٥٩] حِرْفَةُ المَرْءِ كَنْزُهُ.

[٦٠] حُرْقَةُ الأَوْلادِ حُرْقَةُ الأَكْبادِ.[٢]

[٦١] حَرُمَ الوَفاءُ عَلىٰ مَنْ[٣] لا اَصْلَ لَهُ.

[٦٢] حُسْنُ الخُلْقِ غَنيمَةٌ.

[٦٣] حِلْمُ المَرْءِ عَوْنُهُ.

[٦٤] حُلِيُّ الرِّجالِ الأَدَبُ، وَ حُلِيُّ النِّساءِ الذَّهَبُ.

[٦٥] حُمُوضاتُ الطَّعامِ خَيْرٌ مِنْ حُمُوضاتِ الكَلامِ.

[٦٦] حَياءُ المَرْءِ سَتْرُهُ.

١- الحِدّة: الغضب (مجمع البحرين: حدد).

٢- ج: مُحْرِقَةٌ لِلْأَكْباد، و في د، هـ، و، ط: مُحْرِقَةُ الأَكْباد، و في ز، ي: حُرْقَةُ الأَكْبادِ حُرْقَةُ الأَوْلادِ.

٣- ج: الوَفاءُ لِمَنْ.

«حرف حاء»

[۵۷] به حساب خود برس، پیش از آن که به حسابت برسند.

[۵۸] تندخویی، آدمی را به هلاکت می‌افکند.

[۵۹] سرمایهٔ آدمی، حرفه اوست.

[۶۰] داغ فرزند داغ جگر است.

[۶۱] ناکسان را وفا نباشد.

[۶۲] خوشخویی غنیمتی است.

[۶۳] یاور آدمی، بردباری اوست.

[۶۴] ادب، زیور مردان، و زر، زیور زنان است.

[۶۵] تندی طعام از تلخی کلام بهتر است.

[۶۶] حیای مرد پوشش اوست.

«حرف الخاء»

[٦٧] خابَتْ[1] صَفْقَةُ مَنْ باعَ الدِّينَ بِالدُّنْيا.

[٦٨] خالِفْ نَفْسَكَ تَسْتَرِحْ.

[٦٩] خَفِ اللهَ تَأْمَنْ غَيْرَهُ.[2]

[٧٠] خُلُوُّ القَلْبِ خَيْرٌ مِنْ مَلْءِ الكيسِ.

[٧١] خُلُوصُ الوُدِّ مِنْ حُسْنِ العَهْدِ.

[٧٢] خَليلُ المَرْءِ دَليلُ عَقْلِهِ.

[٧٣] خَوْفُ اللهِ يَجْلُو[3] القَلْبَ.

[٧٤] خَيْرُ الأَصْحابِ مَنْ يَدُلُّكَ عَلَى الخَيْرِ.

[٧٥] خَيْرُ المالِ ما أُنْفِقَ في سَبيلِ اللهِ.

[٧٦] خَيْرُ النِّساءِ الوَلُودُ الوَدُودُ.[4]

١- أ: خابَ.

٢- ب،ج، ز: تَأْمَنْ مِنْ غَيْرِه.

٣- هـ، و، ز، ي: يُجَلِّي.

٤- د: وَدودَةَ وَلُودٌ، و في ي: وَدُودٌ وَلُودٌ.

«حرف خاء»

[۶۷]کسی که دین را به دنیا فروشد، داد و ستدی زیانبار کرده است.

[۶۸]با نفس خود مخالفت کن تا آسوده شوی.

[۶۹]از خدا بترس تا از غیر او ایمن شوی.

[۷۰] تُهی بودن دل از حبّ مال بهتر از پر بودن کیسه است از زر و سیم.

[۷۱] خلوص در دوستی از خوش عهدی است.

[۷۲] دوست آدمی نشانهٔ خرد اوست.

[۷۳] ترس از خدا، دل را جلا می‌دهد.

[۷۴] کسی که تو را به نیکی رهنمون شود، بهترین یار توست.

[۷۵] بهترین مال، آن است که در راه خدا انفاق شود.

[۷۶] بهترین زن، آن است که زایا و مهربان باشد.

«حرف الدّال»

[٧٧] داءُ النَّفسِ الحِرْصُ.[١]

[٧٨] داوِ[٢] مَنْ جَفاكَ تَخْجيلاً.

[٧٩] دَليلُ عَقْلِ المَرْءِ قَوْلُهُ، وَ دَليلُ أَصْلِهِ فِعْلُهُ.

[٨٠] دُمْ عَلىٰ كَظْمِ الغَيْظِ تُحْمَدْ عَواقِـبُكَ.[٣]

[٨١] دَواءُ الأَحْزانِ رُؤْيَةُ[٤] الإِخْوانِ.

[٨٢] دَواءُ القَلْبِ الرِّضاءُ بِالقَضاءِ.[٥]

[٨٣] دَواءُ النَّفْسِ دَفْعُ الحِرْصِ.

[٨٤] دَوامُ السُّرُورِ رُؤْيَةُ الإِخْوانِ.[٦]

[٨٥] دَوْلَةُ الأَرْذالِ آفَةُ الرِّجالِ.

[٨٦] دَوْلَةُ المُلُوكِ فِي العَدْلِ.

[٨٧] دِينُ الرَّجُلِ[٧] خَدينُهُ.[٨]

[٨٨] دينارُ الشَّحيحِ[٩] حَجَرٌ.

١- د، ي: في الحِرْصِ. ٢- د: دار. ٣- د: وَ تُحْمَد عَواقِبُه.

٤- د، هـ، ي: بِرُؤْيَة. ٥- د: بما قَضاء الله. ٦- أ: في رُؤْيَةِ.

٧- ب، ج: المَرْء، و في ي: دَيْنُ الرَّجُلِ حَديثُهُ.

٨- الخَدِينَ: الصَّديق (مجمع البحرين: خدن).

٩- الشُّحُّ: البُخل مع حِرصٍ، فهو أشدّ من البخل، و شَحَّ يَشُحُّ فهو شَحيحٌ (مجمع البحرين: شحح) و في الحديث- الشَّحيحُ يَشُحّ بما في أيدي النّاس و على ما في يديه ـ معاني الأخبار: ١/٢٤٥.

«حرف دال»

[۷۷] آزمندی، بیماری جان است.

[۷۸] کسی را که به تو جفا کرده است، شرمندهٔ نیکی خود کن تـ ترک جفا کند.

[۷۹] گفتار آدمی نشانهٔ خرد اوست، و کردار اونشانهٔ اصالتش.

[۸۰] همواره خَشمت را فرو خور تا سرانجامی نیک یابی.

[۸۱] دوای اندوههای آدمی دیدن دوستان است.

[۸۲] دوای دل، خرسندی به قضای الهی است.

[۸۳] داروی نفس دور کردن آزمندی (از آن) است.

[۸۴] دیدار دوستان مایهٔ دوام شادی است.

[۸۵] دوست فرومایگان؛ آفت مردان است.

[۸۶] دوست پادشاهان در دادگری است.

[۸۷] دین مرد، دوست دمساز اوست.

[۸۸] دینار بخیل آزمند، سنگ است.

«حرف الذّال»

[٨٩] ذَرِ الطّاغِيَ في طُغْيانِهِ.

[٩٠] ذِكْرُ الأَوْلياءِ يُنْزِلُ[١] الرَّحْمَةَ.

[٩١] ذِكْرُ الشَّبابِ حَسْرَةٌ.

[٩٢] ذِكْرُ المَوْتِ جِلاءُ القُلُوبِ.

[٩٣] ذُلُّ المَرْءِ فِي الطَّمَعِ.

[٩٤] ذَلاقَةُ[٢] اللِّسانِ رَأْسُ المالِ.

[٩٥] ذَليلُ الفَقْرِ عَزيزٌ عِنْدَاللهِ.

[٩٦] ذَمُّ الشَّيْءِ مِنَ الاشْتِغالِ بِهِ.

[٩٧] ذَنْبٌ واحِدٌ كَثيرٌ، وَ أَلْفُ طاعَةٍ قَليلٌ.

[٩٨] ذَواقَةُ[٣] السَّلاطينِ مُحْرِقَةُ الشَّفَتَيْنِ.

١- ج: يوجب.

٢- لسانٌ ذليقٌ و بيِّنُ الذّلاقة أي فصيحٌ بليغ (لسان العرب: ذلق).

٣- د،ح: ذَوْقَة، والذّواق: هوالمأكول والمشروب (لسان العرب: ذوق).

«حرف ذال»

[۸۹] سرکش را در سرکشی‌اش رها کن.

[۹۰] یاد اولیا، باعث نزول رحمت است.

[۹۱] یاد جوانی حسرت‌آور است.

[۹۲] یاد مرگ، دلها را صفا می‌دهد.

[۹۳] طمع؛ آدمی را خوار می‌سازد.

[۹۴] زبان آوری، خود، سرمایه است.

[۹۵] خوار شده فقر نزد خدا عزیز است.

[۹۶] نکوهش چیزها از اشتغال به آنهاست.

[۹۷] یک گناه بسیار است و هزار طاعت کم.

[۹۸] مزه پادشاهان لب سوز است.

«حرف الرّاء»

[٩٩] راعِ أباكَ يُراعِكِ[1] ابْنُكَ.

[١٠٠] راعِ الحَقَّ عِنْدَ غَلَيانِ[2] النَّفْسِ.

[١٠١] رُتْبَةُ العِلْمِ أعْلَى الرُّتَبِ.

[١٠٢] رِزْقُكَ يَطْلُبُكَ فَاسْتَرِحْ.

[١٠٣] رَسُولُ المَوْتِ الوِلادَةُ

[١٠٤] رُعُوناتُ[3] النَّفْسِ تُتْعِبُها.[4]

[١٠٥] رَفاهِيَةُ العَيْشِ فِي الأمْنِ.

[١٠٦] رِفْقُ المَرْءِ[5] دَليلُ عَقْلِهِ.

[١٠٧] رِوايَةُالحَدِيثِ انْتِسابٌ إلى رَسُولِ اللهِ ﷺ.

[١٠٨] رُؤْيَةُ الحَبيبِ[6] جِلاءُ العَيْنِ.

١- و: يُراع.

٢- أ: غَلَبات.

٣- الرُّعُونَة: الحُمْق (مجمع البحرين: رعن).

٤- ي: مُتْعِبُها.

٥- أ: المؤمن.

٦- و: الصّديق.

«حرف راء»

[۹۹] پدرت را پاس بدار تا فرزندت پاس تو را بدارد.

[۱۰۰] به هنگام غلیان نفس، حق را رعایت کن.

[۱۰۱] رتبهٔ علم بالاترین رتبه‌هاست.

[۱۰۲] روزی تو، خود، به سراغت می‌آید، پس آسوده باش.

[۱۰۳] زاده شدن، خود، پیک مرگ است.

[۱۰۴] حماقتهای نفس او را به زحمت می‌افکند.

[۱۰۵] آسایش زندگی در امنیت است.

[۱۰۶] نرمش و ملایمت انسان، نشانهٔ خردمندی اوست.

[۱۰۷] روایت کردن حدیث انتساب به رسول خدا ﷺ است.

[۱۰۸] دیدار دوست، روشنی بخش دیده است.

«حرف الزّاي»

[١٠٩] زَحْمَةُ الصّالِحينَ رَحْمَةٌ.

[١١٠] زُرِ المَرْءَ عَلٰى قَدْرِ[1] إكْرامِهِ لَكَ.

[١١١] زَلَّةُ العاقِلِ كَبيرَةٌ.[2]

[١١٢] زِنِ الرِّجالَ بِمَوازينِهِمْ.

[١١٣] زُهْدُ العالِمِ رَحْمَةٌ، وَ زُهْدُ العامِّيِّ مَضَلَّةٌ.

[١١٤] زَوالُ العِلْمِ أهْوَنُ مِنْ مَوْتِ العُلَماءِ.

[١١٥] زَوايا الدُّنْيا مَشْحُونَةٌ بِالرَّزايا.[3]

[١١٦] زِيارَةُ الحَبيبِ إطْراءُ الْمَحَبَّةِ.[4]

[١١٧] زِيارَةُ الضُّعَفاءِ مِنَ التَّواضُع.

[١١٨] زينَةُ الباطِنِ خَيْرٌمِنْ زينَةِ الظّاهِرِ.

١- ج، ز، ح، ط: بِقَدْرِ.

٢- د: كثيرة.

٣- الرّزيّة: المصيبة (مجمع البحرين: رزأ).

٤- أ: زيارة الحبيب تطرية القلب والمحبّة؛ والإطراء: مجاوزة الحدّ في المدح يقال: طرأت فلاناً، مدحته بأحسن ما فيه، و قيل: بالغتُ في مدحه وجاوزت الحدّ (مجمع البحرين: طري).

«حرف زاء»

[۱۰۹] زحمت نیکان، رحمت است.

[۱۱۰] مردمان را به اندازهٔ احترامی که به شما می‌گذارند دیدار کنید.

[۱۱۱] لغزش خردمند با اهمیت است.

[۱۱۲] انسانها را با معیارهایشان بسنجید.

[۱۱۳] زهد دانشمندان رحمت است، و زهد عوام مایه گمراهی.

[۱۱۴] مردن دانشمندان از زوال دانش، مصیبت بارتر است.

[۱۱۵] گوشه و کنار دنیا آکنده از رنجهاست.

[۱۱۶] دیدار دوست، دوستی را تجدید می‌کند.

[۱۱۷] دیدار مستضعفان نشانهٔ فروتنی است.

[۱۱۸] زیور باطن بهتر از زیور ظاهر است.

«حرف السّين»

[١١٩] سادَةُ الأُمَّةِ الفُقَهاءُ.

[١٢٠] سُرُورُكَ بالدُّنْيا[1] غُرُورٌ.

[١٢١] سَكْرَةُ الأَحْياءِ سُوءُ الخُلْقِ.

[١٢٢] سَكْرَةُ الحُكُومَةِ أَسْكَرُ مِنْ سُكْرِ الخَمْرِ.

[١٢٣] سُكُوتُ اللِّسانِ سَلامَةُ الإِنْسانِ.

[١٢٤] سِلاحُ الضُّعَفاءِ الشِّكايَةُ.

[١٢٥] سَلامَةُ الإِنْسانِ في حِفْظِ اللِّسانِ.

[١٢٦] سُمُوُّ المَرْءِ فِي التَّواضُعِ.

[١٢٧] سُوءُ الخُلْقِ وَحْشَةٌ لاخَلاصَ مِنْها.

[١٢٨] سُوءُ الظَّنِّ مِنَ الحَزْمِ.[2]

[١٢٩] سِيرَةُ المَرْءِ تُنْبِىءُ عَنْ سَرِيرَتِهِ.

١- أ، ب، ج، و، ز: فيالدّنيا.

٢- هـ: الحَزْم، والحَزْمُ: ضبط الإنسان أمره والأخذ فيه بالثّقة (لسان العرب : حزم).

«حرف سین»

[۱۱۹] فقها، سروران این امّتند.

[۱۲۰] شاد شدن به دنیا، فریب خوردن است.

[۱۲۱] بداخلاقی، رنج و عذاب زندگان است.

[۱۲۲] مستی حکومت از مستی شراب بدتر است.

[۱۲۳] خاموشی موجب سلامتی است.

[۱۲۴] سلاح ضعیفان، شکایت است.

[۱۲۵] سلامت انسان در نگهداشتن زبان است.

[۱۲۶] بلندی مقام انسان در افتادگی است.

[۱۲۷] بداخلاقی، تنهایی و انزوایی است که از آن رهایی نیست.

[۱۲۸] بدگمانی نشانهٔ دوراندیشی واحتیاط است.

[۱۲۹] رفتار آدمی از درون او خبر می‌دهد.

«حرف الشّين»

[١٣٠] شُحُّ الغَنِيِّ عُقُوبَةٌ.

[١٣١] شَحيحٌ غَنِيٌّ أفْقَرُ مِنْ فَقيرٍ سَخِيٍّ.

[١٣٢] شَرُّ الأُمُورِ اَبْعَدُهامِنَ الشَّرْعِ.

[١٣٣] شَرُّ الأُمُورِ اَقْرَبُها مِنَ الشَّرِّ.

[١٣٤] شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَتَّقيهِ[١] النَّاسُ.

[١٣٥] شَرْطُ الأُلْفَةِ تَرْكُ الكُلْفَةِ.

[١٣٦] شِفاءُ الجَنانِ قِراءَةُ القُرْآنِ.[٢]

[١٣٧] شَمَّةٌ مِنَ المَعْرِفَةِ[٣] خَيْرٌ مِنْ كَثيرِ العَمَلِ.[٤]

[١٣٨] شَمِّرْ[٥] في طَلَبِ الجَنَّةِ.

[١٣٩] شَيْبُكَ ناعِيكَ.

[١٤٠] شَيْنُ العِلْمِ الصَّلَفُ.[٦]

١- و: من يَضُرّ.

٢- ب، ز، ط: في قراءة القرآن، و في ي: شِفاء الجنان تلاوة القرآن، والجَنان: القلب (لسان العرب: جنن).

٣- ي: شمّة المعرفة.

٤- د: خيرٌ من العمل.

٥- شَمِّر: أي جِدَّ وَاجْتَهِد (مجمع البحرين: شمر).

٦- الصَّلَف: مجاوزة القَدْر في الظَّرف والادّعاءُ فوق ذلك تكبّراً (لسان العرب : صلف).

«حرف شین»

[۱۳۰] بُخل و تنگ چشمی توانگر، خود، عقوبتی است.

[۱۳۱] توانگر خسیس فقیرتر از تهیدست سخاوتمند است.

[۱۳۲] بدترین کارها، آنهایند که با شرع فاصله بیشتری دارند.

[۱۳۳] بدترین کارها، آنهایندکه به شرّ و بدی نزدیکترند.

[۱۳۴] بدترین انسانها کسی است که مردم از او بترسند.

[۱۳۵] شرط الفت، فروگذاشتن زحمت و تشریفات است.

[۱۳۶] خواندن قرآن، شفابخش دل و جان است.

[۱۳۷] اندکی معرفت بهتر از عمل بسیار است.

[۱۳۸] در طلب بهشت بکوش.

[۱۳۹] سپیدی موی، قاصد مرگ توست.

[۱۴۰] لاف زدن، چهرهٔ علم را زشت و بدنام می‌کند.

«حرف الصّاد»

[١٤١] صاحِبِ الأخْيارَ تأْمَنِ الأشْرارَ.[1]

[١٤٢] صَبْرُكَ يُورِثُ الظَّفَرَ.

[١٤٣] صِحَّةُ الْبَدَنِ[2] فِي الصَّوْمِ.

[١٤٤] صِدْقُ الْمَرْءِ نَجاتُهُ.

[١٤٥] صَفاءُ القَلْبِ مِنَ الايمانِ.

[١٤٦] صَفْوُ العَيْشِ فِي القَناعَةِ.[3]

[١٤٧] صِلِ الأرْحامَ[4] يَكْثُرْ حَشَمُكَ.

[١٤٨] صَلاةُ اللَّيْلِ بَهاءٌ في النَّهارِ.[5]

[١٤٩] صَلاحُ الإنْسانِ فِي حِفْظِ اللِّسانِ.

[١٥٠] صَلاحُ الْبَدَنِ فِي[6] السُّكُوتِ.

[١٥١] صَلاحُ الدّينِ فِي الوَرَعِ، وَ فَسادُهُ فِي الطَّمَعِ.

[١٥٢] صَمْتُ الجاهِلِ سِتْرُهُ.

١- أ، ب، ح: تأمَن الأشرار.

٢- أ: المرء.

٣- أ: في الصّناعة.

٤- و: الرّحم.

٥- ب: ج، ز: بهاءالنّهار.

٦- كلمة «في» ليس في ط.

«حرف صاد»

[۱۴۱] با نیکان همنشینی کن تا از بَدان در امان مانی.

[۱۴۲] صبرو شکیبایی تو، کامیابی در پی دارد.

[۱۴۳] روزه مایه تندرستی است.

[۱۴۴] راستی سبب نجات آدمی است.

[۱۴۵] صفای دل از ایمان است.

[۱۴۶] آسایش زندگی در قناعت است.

[۱۴۷] به خویشاوندان خود رسیدگی کن تا دوستداران تو زیاد شوند.

[۱۴۸] نماز شب مایه تابناکی و شکوه آدمی در روز است.

[۱۴۹] سلامتی، در نگهداشتن زبان است.

[۱۵۰] سلامت تن، در خاموشی است.

[۱۵۱] سلامتی دین در پارسایی است، و تباهی آن در آزمندی.

[۱۵۲] خاموشی، پوشانندهٔ عیبهای نادان است.

«حرف الضّاد»

[١٥٣] ضاقَ صَدْرُ مَنْ ضاقَتْ[١] يَدُهُ.

[١٥٤] ضاقَتِ[٢] الدُّنْيا عَلَى الْمُتَبا غِضِينَ.

[١٥٥] ضَرْبُ الْحَبيبِ أوْجَعُ.

[١٥٦] ضَرْبُ اللِّسانِ أشَدُّ[٣] مِنْ طَعْنِ السِّنانِ.

[١٥٧] ضَلَّ سَعْيُ مَنْ رَجا غَيْرَاللهِ.[٤]

[١٥٨] ضَلَّ مَنْ باعَ الدّينَ بِالدُّنْيا.

[١٥٩] ضَلَّ مَنْ رَكَنَ إِلَى الْأشْرارِ.

[١٦٠] ضَمِنَ اللهُ رِزْقَ كُلِّ أحَدٍ.

[١٦١] ضَميرُ الأحْرارِ مَحَلُّ الأنْوارِ.

[١٦٢] ضِياءُ الْقَلْبِ مِنْ اَكْلِ الْحَلالِ.

[١٦٣] ضيقُ الْقَلْبِ اَشَدُّ مِنْ ضيقِ الْيَدِ.[٥]

١- أ، ب: ضاق.

٢- أ، ب، هـ، ح، ي : ضاق.

٣- ج، و، ز، ط: أوجع.

٤- هـ: بغيرالله.

٥- ج، ط: ضِيق اليد أشدّ من ضيق القلب.

«حرف ضاد»

[۱۵۳] انسان تنگدست، افسرده و دلتنگ است.

[۱۵۴] دنیا بر کینه‌توزان تنگ می‌شود.

[۱۵۵] ضربهٔ دوست دردناکتر است.

[۱۵۶] زخم زبان بدتر از زخم سرنیزه است.

[۱۵۷] امید بستن به غیر خدا، بیهوده است.

[۱۵۸] آن که دین را به دنیا بفروشد، به خطا رفته است.

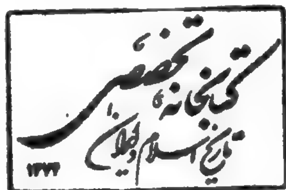
[۱۵۹] آن که به بدان تکیه کند، بیراهه رفته است.

[۱۶۰] خداوند روزی هر کسی را ضمانت کرده است.

[۱۶۱] ضمیر آزادگان جایگاه تابش انوار است.

[۱۶۲] روشنایی دل از خوردن حلال است.

[۱۶۳] دلتنگی بدتر از تنگدستی است.



«حرف الطّاء»

[١٦٤] طابَ وَقْتُ مَنْ[1] وَثِقَ بِاللهِ.

[١٦٥] طاعَةُ العَدُوِّ هَلاكٌ.

[١٦٦] طاعَةُ اللهِ غَنيمَةٌ.

[١٦٧] طالَ حُزْنُ مَنْ طالَ رَجاؤُهُ.

[١٦٨] طالَ عُمْرُ مَنْ قَصُرَ تَعَبُهُ.

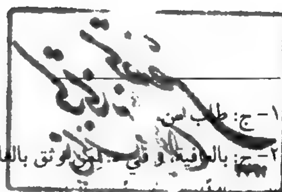
[١٦٩] طِرْ مَعَ الأَشْكالِ.

[١٧٠] طَلَبُ الأَدَبِ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِ الذَّهَبِ.

[١٧١] طُوبى لِمَنْ رُزِقَ العافِيَةَ.[2]

[١٧٢] طُوبىٰ لِمَنْ لا أَهْلَ لَهُ.

[١٧٣] طُولُ العُمْرِ مَعَ الطّاعَةِ[3] مِنْ خِلَعِ[4] الأنبِياءِ.



١- ج: طاب لمن.

٢- ج: بالعافية، و في ب: لِمَن وُثق بالعافية.

٣- د: بالطّاعة، وفي أ: مع العافية.

٤- الخِلْعة: هو ما كان على الإنسان من ثيابه تامّاً، و الخلعه: أجود مالِ الرّجل، يقال: أخذتُ خِلعَةَ ماله أي خُيِّرتُ فيها فأخذتُ الأجودَ فالأجود منها (كتاب العين: خلع).

«حرف طاء»

[۱۶۴] خوشوقت کسی که به خدا اعتماد کرد.

[۱۶۵] اطاعت دشمن، مایهٔ نابودی است.

[۱۶۶] طاعت خدا غنیمتی است.

[۱۶۷] آن که امیدش به درازا کشد، پیوسته اندوهگین است.

[۱۶۸] کسی که رنج و اندوهش کم باشد، عمرش دراز شود.

[۱۶۹] باهمگنان مجالست کن.

[۱۷۰] جستجوی ادب بهتر از جستجوی طلاست.

[۱۷۱] خوشا آن که عافیت روزیش شود.

[۱۷۲] خوشا به حال کسی که اهل و عیال ندارد.

[۱۷۳] عمر دراز همراه با طاعت از خلعتهای خداوند به پیامبران است.

«حرف الظّـاء»

[١٧٤] ظِلُّ الأَعْوَجِ [١] أَعْوَجُ.

[١٧٥] ظِلُّ السُّلْطانِ [٢] كَظِلِّ الرَّحْمنِ. [٣]

[١٧٦] ظِلُّ الكَريم فَسيحٌ.

[١٧٧] ظِلُّ عُمْرِ الظّالِمِ قَصيرٌ.

[١٧٨] ظُلامَةُ المَظْلُومِ لا تَضيعُ.

[١٧٩] ظُلْمُ الظّالِمِ يَقُودُهُ إِلَى الهَلاكِ. [٤]

[١٨٠] ظُلْمُ المَرْءِ يَصْرَعُهُ.

[١٨١] ظُلْمُ المُلُوكِ أَوْلىٰ مِنْ خِذْلانِ [٥] الرَّعِيَّةِ.

[١٨٢] ظُلْمَةُ الظُّلْمِ تُظْلِمُ الإيمانَ.

[١٨٣] ظَمَأُ [٦] المالِ أَشَدُّ مِنْ ظَمَإِ الماءِ.

١– أ: الأعرج.

٢– أي السّلطان العادل القائم بأحكام الله.

٣– ج، ز، ط: ظِلّ الله، و في أ: كظلّ الله.

٤– ب، ج: الهلكة.

٥– ج، هـ، ز، ي: دلال، و في د: دلالة.

٦– أ: أظلْماء، والظَّمأُ: شدّة العطش (مجمع البحرين: ظمأ).

«حرف ظا»

[۱۷۴] سایهٔ هر کجی، کج است.

[۱۷۵] سایهٔ سلطان همانند سایهٔ خدای رحمان است.[۱]

[۱۷۶] سایهٔ شخص کریم بلند و گسترده است.

[۱۷۷] سایهٔ عمر ستمگر کوتاه است.

[۱۷۸] دادخواهی ستمدیده بی پاسخ نمی‌ماند.

[۱۷۹] ستم ستمگر او را به نابودی می‌کشاند.

[۱۸۰] ظلم و ستمگری، آدمی را از پا در می‌آورد.

[۱۸۱] ستم پادشاهان بهتر از آن است که رعیّت یار و یاوری نداشته باشد.

[۱۸۲] تاریکی ستم، ایمان را تیره و تار می‌کند.

[۱۸۳] عطش مال شدیدتر از عطش آب است.

۱- منظور سلطان دادگر مجری احکام خداست.

«حرف العين»

[١٨٤] عاقِبَةُ الظُّلْمِ وَ خيمَةٌ.

[١٨٥] عَدُوٌّ عاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَديقٍ جاهِلٍ.

[١٨٦] عِزُّ المُؤْمِنِ فِي القَناعَةِ.

[١٨٧] عُسْرُ الأَمْرِ مُقَدِّمَةُ اليُسْرِ.

[١٨٨] عِشْ قَنِعاً تَكُنْ مَلِكاً.

[١٨٩] عُقُوبَةُ الظّالِمِ سُرْعَةُ المَوْتِ.

[١٩٠] عَقيبُ كُلِّ يَوْمٍ لَيْلٌ.

[١٩١] عُلُوُّ الهِمَّةِ مِنَ الإيمانِ.

[١٩٢] عَلِيَ[١] قَدْرُ المُتَّقينَ.

[١٩٣] عَلَيْكَ بِالحِفْظِ دُونَ الجَمْعِ لِلْكُتُبِ.[٢]

[١٩٤] عَيْبُ الكَلامِ تَطْويلُهُ.

١- عَلا عُلُوّاً: ارتَفَعَ (مجمع البحرين: علو).

٢- ج، د، و، ز: من الكتب ، و في هـ: في الكتب، و في ي: بالكتب.

«حرف عين»

[۱۸۴] سرانجام ستم، وخیم و خطرناک است.

[۱۸۵] دشمن دانا به از دوست نادان است.

[۱۸۶] ارجمندی مؤمن در قناعت است.

[۱۸۷] سختی و دشواری کار، مقدّمهٔ آسانی و گشایش است.

[۱۸۸] قانع باش و پادشاهی کن.

[۱۸۹] کیفر ستمگر، مرگ زودرس است.

[۱۹۰] در پی هر روزی، شبی است.

[۱۹۱] همّت بلند نشانهٔ ایمان است.

[۱۹۲] پرهیزگاران ارجمندند.

[۱۹۳] سعی کن دانشها را بیاموزی، نه آن که کتابها را گردآوری.

[۱۹۴] عیب سخن، به درازا کشاندن آن است.

«حرف الغين»

[١٩٥] غابَ حَظُّ مَنْ غابَتْ[1] نَفْسُهُ.

[١٩٦] غَدَرَ[2] بِكَ مَنْ دَلَّكَ عَلى الإساءَةِ.

[١٩٧] غَمْرَةُ[3] المَوْتِ أهْوَنُ مِنْ مُجالِسَةِ مَنْ لا يَهْواهُ قَلْبُكَ.

[١٩٨] غَشَّكَ مَنْ أسْخَطَكَ بِالباطِلِ.

[١٩٩] غَضَبُكَ عَنِ[4] الحَقِّ مَقْبَحَةٌ.

[٢٠٠] غَلا قَدْرُ المُتَّقِينَ.

[٢٠١] غَلا قَدْرُ المُتَوَكِّلِينَ.

[٢٠٢] غلامٌ عاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ شَيْخٍ جاهِلٍ.

[٢٠٣] غَنِمَ مَنْ سَلِمَ.

[٢٠٤] غَنيمَةُ المُؤْمِنِ وِجْدانُ الحِكْمَةِ.

[٢٠٥] غَيْرُ كثيرٍ ما عاقِبَتُهُ الفَناءُ، وَ غَيْرُ قَليلٍ ما عاقِبَتُهُ البَقاءُ.

١- أ: غاب.

٢- ب: غدّر، و في د: هـ، و، ي: غَدَرك، والغَدْرُ: ترك الوَفاءِ و نقض العَهد(مجمع البحرين: غدر) و غَدَر بك: أي خانك.

٣- أ، ب، ج، و: غرّة، وغمرة الموت: شدّته (لسان العرب: غمر).

٤- هكذا في جميع النّسخ، و يمكن حمل عن على معنى: على، أو على معنى: بعد، كما هي معانيها في كتب النّحو، و ربّما كانت الكلمة تصحيف : غَضُّك.

«حرف غین»

[۱۹۵] آن که، خود، غایب است، سهمی ندارد.

[۱۹۶] کسی که تو را به بدی رهنمون شود به تو خیانت کرده است.

[۱۹۷] سختی جان کندن از همنشینی با کسی که او را دوست نداری آسانتر است.

[۱۹۸] کسی که به ناحق خشمگینت سازد با تو صداقت ندارد.

[۱۹۹] خشمگینی از حقّ زشت است.

[۲۰۰] تقوا پیشگان گران مایه‌اند.

[۲۰۱] توکّل کنندگان گران قدرند.

[۲۰۲] جوان خردمند از پیر نادان بهتر است.

[۲۰۳] سود برد آن که به سلامت رَست.

[۲۰۴] غنیمت مؤمن دست یافتن به دانش و حکمت است.

[۲۰۵] زیاد نیست آنچه که عاقبتش فناست و کم نیست آنچه که عاقبتش بقاست.

«حرف الفاء»

[٢٠٦] فازَ مَنْ سَلِمَ عَنْ شَرِّ نَفْسِهِ.

[٢٠٧] فازَ مَنْ ظَفَرَ بِالدِّينِ.

[٢٠٨] فَخْرُ المُؤْمِنِ [١] بِفَضْلِهِ أوْلى مِنْ فَخْرِهِ بأصْلِهِ.

[٢٠٩] فَرْعُ الشَّيْءِ يُخْبِرُ عَنْ أصْلِهِ.

[٢١٠] فُرْقَةُ الإخْوانِ مُحْرِقَةُ الجَنانِ.

[٢١١] فَسَدَتْ نِعْمَةُ مَنْ كَفَرَها.

[٢١٢] فَضْلُ العاقِلِ عَلَى الجاهِلِ كَفَضْلِ البَدْرِ عَلَى السُّهى. [٢]

[٢١٣] فِطْنَةُ المَرْءِ تَدُلُّ عَلى أصْلِهِ.

[٢١٤] فِعْلُ المَرْءِ يَدُلُّ عَلى أصْلِهِ.

[٢١٥] فَكاكُ [٣] المَرْءِ دَليلُ عَقْلِهِ.

[٢١٦] فَكاكُ المَرْءِ فِي الصِّدْق.

[٢١٧] فَلَحُكَ [٤] عَلىٰ خَصْمِكَ بِالاحْتِمالِ. [٥]

[٢١٨] في كُلِّ قَلْبٍ شُغْلٌ.

١- د، هـ، و، ز، ي: المَرْءِ.

٢- أ: على النّهار، والسُّهى: هوكوكب صغير (مجمع البحرين: سهو).

٣- فَكَكْتُ الشّيءَ: خَلّصْتُهُ (مجمع البحرين: فكك)

٤- الفَلَحُ : الفوز (لسان العرب: فلح) و في ز: فَلَجُك، والفَلَجُ: الظَفر والفوز (مجمع البحرين: فلج).

٥- د، هـ، ي: في الاحتمال.

«حرف فاء»

[۲۰۶] رستگار شد آن که از شرّ نفس خود در امان ماند.

[۲۰۷] رستگار شد آن که به دین دست یافت.

[۲۰۸] نازِش مؤمن به فضل خود سزاوارتر از نازِش او به اصل و نسب خویش است.

[۲۰۹] فرع هر چیز خبر از اصل آن می‌دهد.

[۲۱۰] فراق دوستان و برادران جگر سوز است.

[۲۱۱] کسی که کفران نعمت کند نعمتش تباه شود.

[۲۱۲] برتری دانا بر نادان همچون برتری ماه شب چهارده است بر ستارهٔ سُهٰی.

[۲۱۳] هوش و ذکاوت آدمی نشانگر اصل و نسب اوست.

[۲۱۴] کردار آدمی نشان از اصل و ریشه او دارد.

[۲۱۵] رهایی مرد (از بند هوسها) نشانهٔ خردمندی اوست.

[۲۱۶] رستگاری در راستی است.

[۲۱۷] با تحمّل و بردباری بر دشمن چیره می‌شوی.

[۲۱۸] درهر سری، سودایی است.

«حرف القاف»

[٢١٩] قاتِلُ الحَريصِ حِرْصُهُ.

[٢٢٠] قارِنْ أَهْلَ الخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ.

[٢٢١] قَبُولُ الحَقِّ مِنَ الدِّينِ.

[٢٢٢] قَدْرُ المَرْءِ ما يُهِمُّهُ.

[٢٢٣] قَدِّرْ فِي العَمَل تَنْجُ مِنَ الزَّلَلِ.[١]

[٢٢٤] قُرْبَةُ الأَشْرارِ مُضِرَّةٌ.

[٢٢٥] قَرينُ المَرْءِ دَليلُ دينِهِ.

[٢٢٦] قَسْوَةُ القَلْبِ مِنَ الشِّبْعِ.

[٢٢٧] قَلْبُ الأَحْمَقِ في فيهِ، وَ لِسانُ العاقِلِ وَ راءَ قَلْبِهِ.

[٢٢٨] قُوَّةُ القَلْبِ مِنْ صِحَّةِ الإيمانِ.

[٢٢٩] قَوْلُ المَرْءِ يُخْبِرُ عَمَّا في قَلْبِهِ.

[٢٣٠] قيمَةُ المَرْءِ ما يُحْسِنُهُ.

١- أ،ج، هـ: الذَّلل، وفي د: عن الزَّلل، وَ زلَّتِ النَّعل: زلقت (مجمع البحرين: زلل).

«حرف قاف»

[۲۱۹] آزمندی قاتل جان آزمند است.

[۲۲۰] با نیکان نشین تا از آنان شوی.

[۲۲۱] پذیرش حقّ از دینداری است.

[۲۲۲] ارزش آدمی به قدر همّت اوست.

[۲۲۳] سنجیده عمل کن تا از لغزشها در امان باشی.

[۲۲۴] نزدیک شدن به نابکاران زیانبار است.

[۲۲۵] همنشین آدمی نشانهٔ دین اوست.

[۲۲۶] سیری، موجب سنگدلی است.

[۲۲۷] بی خرد، ناسنجیده سخن می‌گوید و خردمند، سنجیده.

[۲۲۸] قوّت دل از درستی ایمان است.

[۲۲۹] گفتار آدمی از آنچه در دل اوست خبر می‌دهد.

[۲۳۰] ارزش انسان به کاری است که می‌کند.

«حرف الكاف»

[٢٣١] كافِرٌ سَخِيٌّ أرْجىٰ إلَى الجَنَّةِ[1] مِنْ مُسْلِمٍ شَحيحٍ.

[٢٣٢] كَفاكَ مِنْ عُيُوبِ الدُّنْيا أنْ لا تَبْقىٰ.

[٢٣٣] كَفاكَ هَمّاً عِلْمُكَ بِالمَوْتِ.

[٢٣٤] كُفْرانُ النِّعْمَةِ مُزيلُها.[2]

[٢٣٥] كَفىٰ بِالشَّيْبِ داءً.

[٢٣٦] كَفىٰ بِالشَّيْبِ ناعِياً.[3]

[٢٣٧] كَفىٰ بِالمَوْتِ واعِظاً.

[٢٣٨] كَفىٰ لِلْحَسُودِ حَسَدُهُ.

[٢٣٩] كَلامُ اللهِ دَواءُ القُلُوبِ.

[٢٤٠] كَما تَرْحَمُ تُرْحَمُ.

[٢٤١] كَما تَزْرَعُ تَحْصُدُ.

[٢٤٢] كَمالُ الجُودِ الاعْتِذارُ مَعَهُ.

[٢٤٣] كَمالُ العِلْمِ فِي الحِلْمِ.

١- و: من الجنّة، وفي د، ي: في الجنّة، و في أ: بِالجَنَّة.

٢- أ: يُزيلها.

٣- أ: داعياً، و النّاعي: هوالّذي يأتي بخبرالموت (مجمع البحرين : نعي).

«حرف کاف»

[۲۳۱] کافر بخشنده از مسلمان بخیل به بهشت امیدوارتر است.

[۲۳۲] در عیب دنیا، همین بس که پایدار نیست.

[۲۳۳] همین که می‌دانی می‌میری، خود غم بزرگی است.

[۲۳۴] کفران نعمت، نعمت را از کف می‌برد.

[۲۳۵] پیری، بدترین درد است.

[۲۳۶] پیری، پیک مرگ است.

[۲۳۷] مرگ بهترین واعظ است.

[۲۳۸] حسادت برای حسود کافی است.

[۲۳۹] کلام خدا داروی دلهاست.

[۲۴۰] مهربانی کن تا با تو مهربانی کنند.

[۲۴۱] هر چه بکاری، می‌دروی.

[۲۴۳] کمال دانش در بردباری است.

[۲۴۳] کمال بخشندگی همراه شدن آن با پوزش خواهی است.

«حرف اللّام»

[٢٤٤] لا إيمانَ لِمَنْ لا اَمانَةَ لَهُ.

[٢٤٥] لا حُرْمَةَ لِلْفاسِقِ.

[٢٤٦] لادِينَ لِمَنْ لا مُرُوءَةَ لَهُ.

[٢٤٧] لا راحَةَ لِلْحَسُودِ.

[٢٤٨] لا راحَةَ لِلْمُلُوكِ.

[٢٤٩] لا غَمَّ لِلْقانِعِ.

[٢٥٠] لا غِنىً لِمَنْ لا فَضْلَ لَهُ.

[٢٥١] لا فَقْرَ لِلْعاقِلِ.

[٢٥٢] لا قَذْفَ لِلْفاحِشِ.

[٢٥٣] لا كَرامَةَ[١] لِلْكاذِبِ.

[٢٥٤] لا وَفاءَ لِلْمَرْأةِ.

[٢٥٥] لُبْسُ الشُّهْرَةِ مِنَ الرُّعُونَةِ.[٢]

[٢٥٦] لِكُلٍّ عَداوَةٍ مُصْلَحَةٌ اِلّاٰ عَداوَةَ الحَسُودِ.

[٢٥٧] لِكُلِّ غَمٍّ فَرَحٌ، وَ لِكُلِّ داءٍ دَواءٌ.

[٢٥٨] لَوْ رَأَى[٣] العَبْدُ الأَجَلَ وَ مُرُورَهُ، يُقَصِّرُ الأَمَلَ وَ غُرُورَهُ.

١- ح: لا إكرام، و في أ، ب، ج، د: لاكِرام.

٢- الرُّعُونة: الحُمق (مجمع البحرين: رعن).

٣- ب، ج، هـ، ز: يرى.

«حرف لام»

[۲۴۴] کسی که امانتدار نیست، ایمان ندارد.

[۲۴۵] نابکار مورد احترام نیست.

[۲۴۶] کسی که مردانگی ندارد، دین ندارد.

[۲۴۷] حسود آسایش ندارد.

[۲۴۸] پادشاهان آسایش ندارند.

[۲۴۹] قانع، غم و اندوه نمی‌خورد.

[۲۵۰] کسی که بخشندگی ندارد، توانگر نیست.

[۲۵۱] خردمند فقیر نیست.

[۲۵۲] نسبت دادن بدکاری به کسی که آشکارا فحشاء می‌کند، حد ندارد.

[۲۵۳] دروغگو ارج و احترام ندارد.

[۲۵۴] زن وفا ندارد.

[۲۵۵] شهرت طلبی، دلیل نادانی است.

[۲۵۶] هر عداوتی دلیلی دارد مگر عداوت حسود.

[۲۵۷] برای هر غمی، شادیی و برای هر دردی دوایی است.

[۲۵۸] اگر آدمی، گذر عمر را درک کند، از آرزوهای فریبنده دست می‌کشد.

[٢٥٩] لَيْسَ الشَّيْبُ مِنَ العُمْرِ.

[٢٦٠] لَيْسَ لِسُلْطانِ العِلْمِ زَوالٌ.

[٢٦١] لَيْسَ لِلْحَسُودِ راحَةٌ.

[٢٦٢] لِينُ الكَلامِ قَيْدُ القُلُوبِ.

[٢٦٣] لَيِّنْ قَوْلَكَ تُحْبَبْ.

[۲۵۹] ایّام پیری، در شمار عمر نیست.

[۲۶۰] دولت علم را زوال نیست.

[۲۶۱] حسود آسایش ندارد.

[۲۶۲] سخن نرم کمند دلهاست.

[۲۶۳] سخن نرم گوی تا دوستت بدارند.

«حرف الميم»

[٢٦٤] ما نَدِمَ مَنْ سَكَتَ.

[٢٦٥] مُجالَسَةُ الأَحْداثِ[1] مَفْسَدَةُ الدِّينِ.

[٢٦٦] مَجْلِسُ العِلْمِ رَوْضَةُ الجَنَّةِ.

[٢٦٧] مَجْلِسُ الكِرامِ حُصُونُ الكَلامِ.

[٢٦٨] مَشْرَبُ العَذْبِ مُزْدَحِمٌ.

[٢٦٩] مُصاحَبَةُ الأَشْرارِ رُكُوبُ البَحْرِ.

[٢٧٠] مَنْ عَلَتْ هِمَمُهُ طاقَتْ هُمُومُهُ.[2]

[٢٧١] مَنْ كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَ مَلالُهُ.

[٢٧٢] مَنْقَبَةُ المَرْءِ تَحْتَ لِسانِهِ.

[٢٧٣] مَهْلَكَةُ المَرْءِ حِدَّةُ[3] طَبْعِهِ.

١- الأحداث: جمع حَدَث، و هو الفتى الحديث السِّنّ (مجمع البحرين: حدث) أي: الّذين لم يجرّبوا الأمور.

٢- ج، د، هـ: طالت همومه، و في أ: من عَلَتْ هِمَّتُهُ طالَ هَمُّهُ.

٣- ب، ج، ز: حدّته، والحدّة: ما يعتري الإنسان من النَّزق والغضب، والحدّة: النّشاط والصّلابة والسُّرعة في الأمور والمَضاء فيها (لسان العرب: حدد).

«حرف میم»

[۲۶۴] کسی که خاموشی گزیند، پشیمان نشود.

[۲۶۵] نشست و برخاست با افراد کم سن و سال، مایهٔ تباهی دین است.[1]

[۲۶۶] محفل علم و دانش باغ بهشت است.

[۲۶۷] انجمن رادمردان، دژهای سخن است.

[۲۶۸] چشمه آب شیرین شلوغ است.

[۲۶۹] مصاحبت با بدان همچون سفر کردن در دریاست.

[۲۷۰] رنج و زحمت بلند همّت، بسیار است.

[۲۷۱] پرگو، مایهٔ ملال است.

[۲۷۲] گفتار انسان، بر دانش و هنر او دلالت می‌کند.

[۲۷۳] تندخویی آدمی را نابود می‌کند.

۱- یعنی از روی هوس و نه به قصد خیر خواهی و راهنمایی.

«حرف النّون»

[٢٧٤] نَارُ التَّفْرِقَةِ أحَرُّ مِنْ نارِ جَهَنَّمَ.

[٢٧٥] نِسْيانُ المَوْتِ صَدأُ[1] القَلْبِ.[2]

[٢٧٦] نَضْرَةُ الوَجْهِ[3] فِي الصِّدْقِ.

[٢٧٧] نَضْرَةُ وَجْهِ المُؤْمِنِ فِي التُّقىٰ.

[٢٧٨] نُعِيتَ إلىٰ نَفْسِكَ حينَ شابَ رَأْسُكَ.

[٢٧٩] نَمْ آمِناً تَكُنْ في أمْهَدِ الفُرُشِ.

[٢٨٠] نُورُالمُؤْمِنِ مِنْ قِيامِ[4] اللَّيْلِ.

[٢٨١] نَوِّرْ شَيْبَكَ لا تُظْلِمْهُ بِالمَعْصِيَةِ.

[٢٨٢] نَوِّرْ قَلْبَكَ بِالصَّلاةِ فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ.[5]

[٢٨٣] نَيْلُ المُنَى فِي الغِنىٰ.

١- صدأالحديد: وَسَخُهُ (مجمع البحرين: صدأ).

٢- و: نسيان الموت من قساوة القلب.

٣- د: نورالوجه.

٤- أ: في قيام.

٥- د: نوّرالقلب في الصّلاة في ظلم اللّيل، و في هـ، ح، ي: نوّر قبرك بالصّلاة في ظلم اللّيل، و في أ: نوّر قلبك من الصّلاة في ظلم اللّيل.

«حرف نون»

[۲۷۴] آتش تفرقه، سوزنده‌تر از آتش دوزخ است.

[۲۷۵] از یاد بردن مرگ موجب زنگار دل می‌شود.

[۲۷۶] نیکبختی در صداقت و راستی است.

[۲۷۷] تقوا، سبب خرّمی روی مؤمن است.

[۲۷۸] آن گاه که موی سرت سپید شود، خبر مرگ تو داده شده است.

[۲۷۹] آرام بخواب تا در نرمترین بسترها باشی.

[۲۸۰] شب زنده‌داری، موجب نورانیّت مؤمن می‌شود.

[۲۸۱] سپیدی موی را با طاعت خدا نورانی کن و آن را با گناه سیاه مگردان.

[۲۸۲] با نماز خواندن در تاریکیهای شب، دلت را روشنایی بخش.

[۲۸۳] بی نیازی، خود رسیدن به آرزوهاست.

«حرف الهاء»

[٢٨٤] هاتِ ما عِنْدَكَ تُعْرَفْ بِهِ.

[٢٨٥] هامَةُ[١] المَرْءِ هِمَّتُهُ.

[٢٨٦] هَرَبُكَ منْ نَفْسِكَ، أَنْفَعُ مِنْ هَرَبِكَ مِنَ الأَسَدِ.

[٢٨٧] هَشَمَ[٢] الثَّرِيدَ غَيْرُ آكِلِهِ.

[٢٨٨] هَلاكُ المَرْءِ فِي العُجْبِ.

[٢٨٩] هَلَكَ الحَرِيصُ وَ هُوَ لا يَعْلَمُ.

[٢٩٠] هَمُّ السَّعيدِ آخِرَتُهُ، وَهَمُّ الشَّقِيّ دُنياهُ.

[٢٩١] هِمَّةُ المَرْءِ قيمَتُهُ.

[٢٩٢] هُمُومُ المَرْءِ بِقَدْرِ هِمَمِهِ.[٣]

[٢٩٣] هَيْهاتَ مِنْ نَصيحَةِ العَدُوِّ.

١- الهامَةُ: الرّأس (مجمع البحرين: هوم).

٢- د: هاشم الثّريد، و في هـ، ح، ي: هشيم، و هَشَمَ الثَّريدَ: كَسَره (لسان العرب: هشم).

٣- ح: همّته.

«حرف هاء»

[۲۸۴] آنچه در چنته داری آشکار کن تا بدان شناخته شوی.

[۲۸۵] شرافت آدمی به همّت اوست.

[۲۸۶] گریختن از نفس سودمندتر از گریختن از شیر است.

[۲۸۷] نان را غیر خورنده‌اش تریت کرد.

[۲۸۸] خودپسندی مایه نابودی آدمی است.

[۲۸۹] آدم حریص در گرداب هلاکت است و خود، نمی‌داند.

[۲۹۰] خوشبخت در پی آخرت است و بدبخت در اندیشه دنیا.

[۲۹۱] ارزش انسان به همّت او است.

[۲۹۲] رنجهای آدمی به اندازهٔ اهداف اوست.

[۲۹۳] نصیحت و خیرخواهی از دشمن بعید است.

«حرف الواو»

[٢٩٤] واساكَ مَنْ تَغافَلَ عَنْكَ.

[٢٩٥] والاكَ مَنْ لَمْ يُعادِكَ.

[٢٩٦] وَحْدَةُ المَرْءِ خَيْرٌ مِنْ جَليسِ السَّوْءِ.

[٢٩٧] وِزْرُ صَدَقَةِ المَنّانِ اَكْبَرُ[١] مِنْ أجْرِهِ.

[٢٩٨] وَضْعُ الإِحْسانِ في غَيْرِ مَوْضِعِهِ ظُلْمٌ.

[٢٩٩] وِلايَةُ الأَحْمَقِ سَريعَةُ[٢] الزَّوالِ.

[٣٠٠] وَلِيُّ الطِّفْلِ مَرْزُوقٌ.

[٣٠١] وَيْلٌ لِلْحَسُودِ مِنْ حَسَدِهِ.

[٣٠٢] وَيْلٌ لِمَنْ ساءَ خُلْقُهُ، وَ قَبُحَ خَلْقُهُ.

[٣٠٣] وَيْلٌ لِمَنْ وَ تَرَ[٣] الأَحْرارَ.

١- أ: أكثر.

٢- ج، د، ز، ح، ي: سريع.

٣- وَتَرَه: أدركه بمكروه، و وتَره حقّه و مالَه: نقصه إيّاه (لسان العرب: وتر).

«حرف واو»

[۲۹۴] کسی که از لغزشهایت چشم پوشی کند به تو کمک کرده است.

[۲۹۵] کسی که با تو دشمنی نکند، دوست توست.

[۲۹۶] تنهایی بهتر از داشتن همنشین بد است.

[۲۹۷] گناه صدقهٔ با منّت، بیشتر از ثواب آن است.

[۲۹۸] احسان کردن نا به جا ظلم و حق کُشی است.

[۲۹۹] حکومت نادان، زودگذر است.

[۳۰۰] سرپرست کودک، خوش روزی است.

[۳۰۱] وای بر حسود از حسادتش.

[۳۰۲] وای بر آن که بدخویی زشترو باشد.

[۳۰۳] وای بر کسی که در حق آزادگان ستم کند.

«حرف الياء»

[٣٠٤] يَأْتيكَ ما قُدِّرَ لَكَ.

[٣٠٥] يَأْسُ القَلْبِ راحَةُ النَّفْسِ.

[٣٠٦] يَأْمَنُ الخائِفُ إذا وَصَلَ إلىٰ ما يَخافُهُ.[١]

[٣٠٧] يَبْلُغُ المَرْءُ بِالصِّدْقِ مَنازِلَ[٢] الكِبارِ.

[٣٠٨] يَزيدُ الصَّدَقَةُ فِي العُمْرِ.

[٣٠٩] يَسْعَدُ الرَّجُلُ[٣] بِمُصاحَبَةِ السَّعيدِ.[٤]

[٣١٠] يَسُودُ المَرْءُ قَوْمَهُ بِالإحْسانِ إلَيْهِمْ.

[٣١١] يَصيرُ أمْرُ الصَّبُورِ إلىٰ مُرادِهِ.

[٣١٢] يَطْلُبُكَ[٥] الرِّزْقُ كَما تَطْلُبُهُ.

[٣١٣] يَعْمَلُ النَّمّامُ في ساعَةٍ فِتْنَةَ أشْهُرٍ.

تمّت الكلمات المرتضويّة والعبارات العلويّة على قائلها آلاف التّحيّة بحمدالله و حسن توفيقه و الحمد لله أوّلاً و آخراً.

١- د، هـ، ز: ماخافه، و في ج، ي: وصل ما خافه.

٢- ب، ج: بالصّدق إلى منازل الكبار.

٣- ز: المَرء.

٤- هـ: السّعداء.

٥- و: يطلب.

«حرف یاء»

[۳۰۴] آنچه برایت مقدّر شده است به تو می‌رسد.

[۳۰۵] دل کندن از طمع مایهٔ آسایش است.

[۳۰۶] آدمی هرگاه به چیزی که از آن می‌ترسد برسد ترسش از بین می‌رود.

[۳۰۷] آدمی با راستی و صداقت به مرتبهٔ بزرگان می‌رسد.

[۳۰۸] صدقه عمر را زیاد می‌کند.

[۳۰۹] همنشینی با نیکبختان موجب سعادتمندی است.

[۳۱۰] آدمی با نیکی به قوم خویش، بر آنان سروری می‌یابد.

[۳۱۱] انسان شکیبا به مقصود خویش می‌رسد.

[۳۱۲] همچنان که تو در پی روزی هستی، روزی نیز در جستجوی توست.

[۳۱۳] سخن چین در یک ساعت کاری می‌کند که آتش فتنه‌ای چند ماهه شعله‌ور می‌شود.

به حمدالله و حسن توفیق او به پایان رسید کلمات مرتضوی و عبارات علوی ـ که هزاران درود بر گویند آنها باد ـ والحمدلله اوّلاً و آخراً.

فهرس المطالب

فهرست مطالب

المصادر و المراجع

١ ـ أعيان الشّيعة: للسّيّد محسن الأمين العاملي، المتوفّى سنة ١٣٧١هـ، دارالتّعارف للمطبوعات، بيروت، لبنان ١٤٠٣هـ .

٢ ـ بحارالأنوار: للعلّامة محمّد باقر المجلسي، م ١١١١، مؤسّسة الوفاء بيروت، لبنان، الطّبعة الثّالثة ١٤٠٣هـ.

٣ ـ تنقيح المقال في علم الرّجال: لعبدالله‌بن محمّد حسن المامقاني، م ١٣٥١، منشورات المطبعة المرتضويّة، النّجف الأشرف.

٤ ـ جامع الرّواة: لمحمّدبن عليّ الأردبيلي.

٥ ـ خاتمة مستدرك الوسائل: لخاتمة المحدّثين الشّيخ حسين النّوري، م ١٣٢٠، تحقيق: مؤسّسة آل‌البيت عليهم‌السلام، قم، الطّبعة الأُولى ١٤١٦.

٦ ـ الذّريعة إلى تصانيف الشّيعة: للشّيخ آقابزرگ الطّهراني، م ١٣٨٩، دارالتّعارف للمطبوعات، بيروت، لبنان ١٤٠٣هـ.

٧ ـ رياض العلماء و حياض الفضلاء: للميرزا عبدالله الأفندي الإصفهاني من أعلام القرن الثّاني عشر، مطبعة الخيّام، قم.

٨ ـ سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار: للمحدّث الخبير الشّيخ عبّاس القميّ م ١٣٥٩، تحقيق: مجمع البحوث الإسلاميّة، مشهد، الطّبعة الأُولى ١٤١٨هـ.

٩ ـ فهرست أسماء علماء الشّيعة و مصنّفيهم: لمنتجب الدّين أبي الحسن عليّ‌بن عبيدالله‌بن بابويه القميّ، من أعلام القرن الخامس، منشورات

المكتبة الرّضويّة، طهران.

١٠ ـ الفوائد الرّضويّة في أحوال علماء المذهب الجعفريّة: للشّيخ عبّاس القميّ، منشورات المكتبة المركزيّة، طهران.

١١ ـ الكنى و الألقاب: للشّيخ عبّاس القميّ، المطبعة الحيدريّة، النّجف الأشرف ١٣٧٦هـ.

١٢ ـ مجمع البيان في تفسير القرآن: للشّيخ أبي علي الفضل بن الحسن الطّبرسي، دار المعرفة، بيروت، لبنان.

١٣ ـ معالم العلماء: لمحمّد بن عليّ بن شهرآشوب، م ٥٨٨، منشورات المطبعة الحيدريّة، النّجف الأشرف، ١٣٨٠هـ.

١٤ ـ نقد الرّجال: للسّيّد مير مصطفى الحسينيّ التّفريشيّ، من أعلام القرن العاشر الهجريّ، منشورات الرّسول المصطفى صلى الله عليه وآله، قم.

١٥ ـ الوجيزة: لمحمّد باقر المجلسيّ، م ١١١١، منشورات وزارة الثّقافة و الإرشاد الإسلامي، إيران، الطّبعة الأولى، ١٤٢٠هـ.